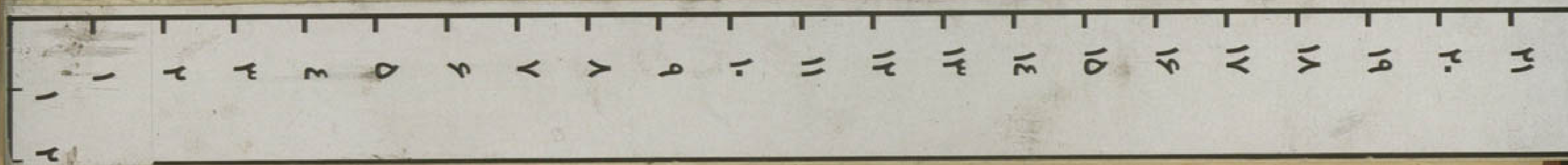
یا علی


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی



بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه بنص کتاب و سنت و برهان عقل و حکمت نخستین جلوه که خداوند فرمود نور
محمد و آل محمد صلوات الله علیهم بود و چون آن نور ساطع الظهور آیت یکتایی پروردگار جلّ و علا
احدیت کردگار بود ابتدا اندر ابتدا جلوه فرمود و ظهور نوری بود یگانه و جلوه از کثرت و تعدد بیکنار
و چون بتقدیر خداوند قدیر آن جلوه ظاهر شد که انوار اسما و صفات الهی را بخلق بشناساند
و این را بعلت غائی ایجاد بر ساختند و حجت خویش بالغ گرداند که خدا بر آن نور فرود آن
در عرصه امکان و اکوان جلوه‌ای بسیار آشکار آمد و در هر یک از مراتب عالم آن جلوه عظیم صور شتی
گزید و لباسها پوشید و نخستین تفصیلی که آن یگانه مجمل بدان مفصل گشت چهارده مقام
بود و این چهارده بحقیقت یک نور است که بچهارده صورت جلوه کرده است که بحقیقت
مجمل است و بصورت مفصل چنین است خداوند می‌فرماید الذین یرون [illegible]
[illegible] خطابات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند مراد از متقلب در ساجدان
مرور در اصلاب ائمه اطهار است در جنب خداوند قهار با کمال خضوع است و امام علیه السلام
می‌فرماید اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد و در زیارت جامعه می‌فرماید اشهد ان
ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض و حضرت امیر سلام الله علیه
می‌فرماید انا الذی اقلب فی الصور کیف اشاء هم که بهر صورتی که خواهم جلوه می‌کنم و در هر آن بلباس تفصیل
آن نور

آن نور مقدس صورتی دیگر گرفت و لباسهای دیگر پوشید و در این مقام بیک صد
و بیست و چهار هزار صورت در آمد و این صور جلوه آن نور و از صور آن پستر و مراتب
مظهر نند و از این است که حضرت امیر سلام الله علیه فرمود الا و انا نحن النذر الاولی و نذر الآخرة
و الاولی و نذر کل زمان و اوان یعنی آگاه باشید که ماییم نذیران گذشته و نذیران دنیا
و آخرت و هر وقت و زمانی و بعد از تجلی بصورت انبیاء علی نبینا و آله و علیهم السلام آن نور
مقدس لباس دیگر گرفت و جلوه دیگر فرمود و بصورت اوصیا جلوه دیگر فرمود و بصورت مؤمنان
کاملان در آمد و بعد و این صورت خدا دانند و هر کس حصر آنها نتوانند و از این است که می‌فرماید نذر
کل زمان و اوان [illegible] معروف ناطقه و بعد از مؤمنان بصورتهای
مؤمنان جن و ملک در آمدند تا آنکه در هر مرتبه و مقامی ظاهر گردید و نوبت بپستترین مراتب رسید
و در جمیع عالم خیر بصورت طیبات عالم در آمد و از لباس خیرات و مبرات ظاهر گردید که خداوند
میفرماید الطیبات للطیبین و در زیارت جامعه است ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماواه
و منتهاه و در حدیث نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر فمن البر التوحید و الصلوة و الزکوة تا آخر
حدیث با جمله بقول مطلق تجلی از اعلی مراتب وجود تا آخر مقامات وجود شد و هر جا که خیر است جلوه آن
و هر ظهوری ظهور آن بزرگواران است گفته‌اند شعر یا من بدا جمالک فی کل ما بدا [illegible] الانوار جای کرد
ترا فدا [illegible] در هر چه نظر کردم سیمای تو می‌بینم و مشکل تجلی این نور بان صورت جلوه [illegible]

بسیار و بی‌شمار رنگهای بی‌شمار یا مانند جلوه جسم مطلق است در آسمان و زمین و بسایط و عوالم

یا جلوه مداد در حروف و کلمات و پیداست که آن نور مقدس در هر مرتبه و مقامی بصورت مقام

جلوه گر است و لباس‌های انعکاس در بر چنانکه جلوه جسم مطلق در عرش بهر شکلی و در کرسی بشکل و هیئت

و در آسمان‌ها بسماوات و در عناصر و موالید از شکل و رنگ و هیئت بمناسبت مقام لباس قالب و جسمانیت

صورت و حال خوبی جلوه‌های ایشان است و ظهور آن بزرگواران و از اینجا فرموده‌اند که نحن الصلوة و نحن الزکوة

ما ایم نماز و روزه و حضرت امیر سلام الله علیه فرموده‌اند انا صلوة المؤمنین و صیامهم یعنی نماز مؤمنان

و روزه ایشان پس ظلم هم اعمال خیر ایشانند و ظاهر بهیئت رنگ آن بزرگواران هم اینجا

بطور اجمال و اختصار یک فصل دیگر عنوان آن شود بسبب زیادتی خیرت گردد **مائده سماویه**

بدانکه حکمای الهی بحسب استنباط از حکمت و اخبار عترت اطهار سلام الله علیهم در کلمات و الفاظ اقسام

اشتقاق قرار داده‌اند که آنها را اشتقاق کبیر میگویند و این اشتقاق کبیر در کتب علمای ظاهر معروف و مذکور نیست

و تفصیل آن نیز بکار عوام نیاید و تحریر در اینجا چند مثال از آن را عرض میکنم و آن اینست که صلوة باشتقاق

از دو معنی است یا از صله یا از وصله یا از صلوان و بهر یک از این چهار اشتقاق که باشد صلوة

نام ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار است چرا که اگر صلوة از دو معنی باشد ایشانند که مقام

قرب و حضور الهی پیوسته‌اند و بتمام صفات خداوندی اتصال جسته‌اند بحدیکه [illegible]

منسوب بخدا است منسوب بایشان است و آنچه منسوب بخداوند چنانکه گفتار ایشان گفتار خدا است

و گفتار خدا گفتار ایشان و کردار ایشان کردار خدا و کردار خدا کردار ایشان و تولای ایشان

تولای خداست و تولای خداوند تولای ایشان و تبرای از ایشان تبرای از خداوند و در قرآن مجید بار

و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم

و در زیارت جامعه است که من والاکم فقد والی الله و من عاداکم فقد عادی الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض

الله و من جهلکم فقد جهل الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله و از این قبیل مضامین در اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم

سلام الله الملک الجبار بسیار است و اگر صلوة را از صله بگیریم که بمعنی عطیه باشد ایشانند عطیه پروردگار و صله

کردگار و فیض خداوند بسوی مخلوقات و نعم و حسنات الهی بر کافه کاینات است که خداوند میفرماید

و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها یعنی اگر نعمت خداوند را بشمارید حساب نتوانید کرد و باز میفرماید و اسبغ علیکم

نعمه ظاهرة و باطنة و نعمت ظاهر امام مشهود است و نعمت باطن امام غایب مستور عجل الله فرجه

یا نعمت باطن ائمه اطهارند و نعمت ظاهر اولیاء اخیار یا نعمت باطن مقام ایشان در رتبه غیب

و پنهانی و نعمت ظاهر مقام ایشان است در رتبه ظاهر و عیانی بهر حال ایشانند اولیاء نعم

و ارباب کرم و اگر اشتقاق صلوة از صلوان باشد ایشانند تابعان خداوند عز و جل بجهت آنکه

ذکر ایشان قرین ذکر خداست و نام ایشان تابع نام خداست چنانکه بر جمیع مخلوقات از لوح

و قلم و عرش و فرش و آسمان و زمین و آفتاب و ماه و عناصر و موالید و ملایک و انسان و قفار

و جبال و دریاها و اشجار و انهار بقلم قدرت و مداد رحمت نوشته شده است که لا اله الا الله

محمد رسول الله و آله الا الله و اولیاءهم اولیاء الله و اعداءهم اعداء الله پس معنی آنکه ذکر بخیر ایشان
الا الله ذکر ایشان با ذکر خداست چنانکه خدا می‌فرماید وله یسجد من فی السموات والارض
ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون یسبحون اللیل والنهار لا یفترون و حضرت
صادق سلام الله علیه می‌فرماید کسی که در آسمانند ملائکه و کسی که در زمین اند جن و انس ایشانند
کسیکه در نزد خدایند و اگر صلوة از وصله باشد ایشانند سبب اعظم عالم ایجاد و وسیله فیض
وجود و امداد پس صلوة بر اشتقاق معنی اول و بالذات جز بر ایشان صادق نیست چنانکه
در حدیث گذشت که انا صلوة المؤمنین و صیامهم تنبیه چون در آخر حقیقت نماز معنی خود شد ایشان
که نماز گذار گمان نشود اعرض می‌کنیم که سبب بقای قیر که همه صور تنها خیر و نیک جلای نور مقدس ائمه
اطهار علیهم سلام الله ملک الجبار است پس همه انصور و هیئات مملوک و مخصوص ایشان است و راجع
بسوی آن بزرگواران چنانکه فرموده‌اند ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه
این است که خداوند می‌فرماید الطیبات للطیبین یعنی صفات نیک مملوک و مخصوص ذوات
نیک است و می‌فرماید الخبیثات للخبیثین یعنی صفات خبیثه مملوک ذوات خبیثه است و همچنین
معنی این است مقصود امام علیه السلام که ماییم اصل هر خیری و هر بدی از فروع دشمنان
ماست اصل هر شری و هر خبثی از فروع ایشان است پس اگر چشم بینا و بصیرت و دل آگاه
داشته باشد می‌نگرد و می‌فهمد که بطور حقیقت و در واقع همه سخاوت تنها از ایشان است و همه شجاعت

عالم

عالم شجاعت ایشان است و همه خیر عالم نور خیر آن بزرگواران چنانکه در دعاست لا یری فیها نور الا نورک
ولا یسمع فیها صوت الا صوتک و نور خداوند نور خداوند ایشان است و صوت خداوند صوت آن
بزرگواران و لهذا صوت و انوار ایشان که در بالا است می‌فرماید بهم ... السموات والارض حتی
ظهر ان لا اله الا انت یعنی خداوند بمحمد و آل محمد سلام الله علیهم فضای آسمان و زمین را پر کرد تا آنکه
ظاهر شد که خدائی جز تو نیست پس اگر تو را چشم بینا باشد و گوش شنوا در همه اعمال و اقوال خیر
ایشان را مشاهده کردی و جز صوت ایشان را نمی‌شنیدی لهذا در همه جای عالم که نماز بر پا شد از ایشان است نماز خود
و راجع بآن بزرگواران است و هر جا زکوة ادا شود از نور آن بزرگواران است و بر پا دارندگان نماز
و ادا کنندگان زکوة ایشانند چنانکه روشن کننده عالم آفتاب است و بر پا دارنده سایر جهان
جلای آفتاب است نه صاحب نور ... نیست که در زیارت امام علیه السلام میخوانی که اشهد انک قد اقمت
الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعت الله و رسوله حتی اتاک الیقین
شهادت میدهیم که تو بر پا داشتی نماز و زکوة را و ادا فرمودی زکوة را و تو امر بمعروف و نهی از منکر
نمودی و در این مقام شرح عرض می‌کنیم زیرا در آئینه خانه ... فرض کن که همه آن آئینه‌ها مواجه یکدیگر
آن وقت در جمله آن آئینه‌ها حقیقت جلای زید است و در این جا جلوه کننده جز او نیست پس اگر بر پا ایستد و اگر
بنشیند همه آن عکسها می‌نشینند و اگر برکوع رود همه راکع می‌شوند و اگر بسجود رود همه ساجد می‌گردند
حال در آئینه خانه هزار هزار عالم جلوه کننده غیر از امام علیه السلام نیست و همه ذوات و صفات و حرکات

سکنات خیر جلوهای ایشان است پس نماز گذارنده بنماز هزار هزار عالم ایشانند و زکوة دهنده زکوة

هزار هزار عالم ان بزرگوارانند حالت خلق در وقت نماز و زکوة و حج و امر بمعروف و نهی از منکر

و سایر اخلاق حمیده و اعمال پسندیده حالت ان آینه هاست که در برابر زید گذارده اند و در همه

رسید اقالیم و نهایت شرف آینه هاست که رنگ خود را از خود برهم و عکس زید نمایند و شاید

باین جهت که چون در نماز در حال اقامه نماز رنگ خود را از خویش بزدایی عکس نماز امام علیه السلام

نمائی خواهی گفت قد قامت الصلوة یعنی نماز برخاست پس این هیئت قیام و رکوع و سجود

عکس امام علیه السلام و تو آینه نماینده این عکس و ان بزرگوار پیوسته در اقامه الصلوة است و در [illegible]

در ادای زکوة و هر وقت تو متوجه او گردی عکس ان بزرگوار در تو ظاهر است [illegible] این است که نماز

کم باشد بلکه نور خیر ایشان در فضای عالم پهن و تابان است که اگر آینه را از تیرگی نماز بسترند و در

مقابل ان نور دارند ان نور در آینه بشکل نماز جلوه گر است و اگر آینه بشکل ادای زکوة [illegible]

مقابل ان نور دارند در ان آینه بشکل زکوة جلوه گر است غرض تا آینه چه باشد و در ان نور [illegible]

[illegible] پیوسته در تابش و ظهور مانند آفتاب که هر وقت آینه در مقابل آفتاب دارند

از آفتاب [illegible] و اگر نه از ما پدید است و ان نور به رنگ و شکل [illegible] از

اقتضای حالت آینه است و اگر نقص در ان باشد ان نقص راجع بسوی آینه است نه باقتاب ما اصابک من

حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و اما آنکه میگویی قد قامت الصلوة مثل ان است که آفتاب

[illegible]

نسبت بخود پیوسته در گردش و تابش است و اما هر نوبت که از مشرق مقام تو سر بر زند میگویی آفتاب برآمد

و طلوع کرد و هر وقت از نظر تو نهان گردید میگویی آفتاب در غروب است و بافق رسید و این طلوع و غروب

نسبت بتو است نه باقتاب زیرا که پیوسته تابان و فروزان و طالع و درخشان است [illegible]

حال ایشان که میگویند نماز برپا شد و نماز تمام گردید و چنین است سایر حالات تو در اقامه اعمال

خیر و همچنین [illegible] باقی بدانکه چنانکه اعمال خیر جلوه ایشان است و [illegible] ان بزرگواران ثواب ان نیز راجع

بایشان است چرا که عمل کننده و جزای عمل از عامل [illegible] مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال

ذرة شرا یره پس چنانکه هر عمل خیری که در هزار هزار عالم بود [illegible] ثواب ان راجع [illegible]

عمل خیر باشد ثواب ان و نحن الوارثون است الا با جهات تفهیم چه عرض کردیم و از [illegible]

شر و قذارت و گناه و معصیت که در هر جایی از عالم یافت شود جلوه اعدای ایشان است و گناه ان راجع بایشان

که بر زبان عالم زنا کرده اند و بر فرق عالم سرقت نموده اند و بر روی عالم دروغ گفته و عقاب همه اعمال شر نیز

راجع بایشان است و هر کس گناهی ورزد در حال گناه آینه نماینده عکس ظلمت ایشان است و [illegible]

که با وجود قدرت و اختیار مواجه ایشان را خواسته و [illegible]

در رجعت و قیامت [illegible] اعمال شر از مبادی [illegible]

مال [illegible] مال عمر و [illegible] و اگر خوف [illegible] از اطناب نبود [illegible] این مختصر [illegible]

تفصیل رساله [illegible]

بطور اجمال در این مقام مطلبی عرض میکنیم که سبب ازدیاد معرفت و دانش و بصیرت ناظران گردد
والله التوفیق بدانکه صلوة بهر یک از معنی و اشتقاق که تفصیل ان بکار عوام نیاید دلالت بر ولایت
علی بن ابیطالب و ائمه اطهار سلام الله علیهم است بلکه این هیئت نماز هیئت ولایت و صورت مجرده
ولایت است چنانکه حضرت امیر سلام الله علیه در حدیث نورانیت میفرماید که ای سلمان و ای جندب
و جندب نام ابوذر است عرض کردند لبیک یا امیر المؤمنین فرمودند معرفت من بنورانیت معرفت خدای
عزوجل است و معرفت خداوند عزوجل معرفت من است بنورانیت و اوست دین خالص که
خداوند میفرماید و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة
و ذلک دین القیمة یعنی امر نشده اند مگر به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و اوست دین حنیف محمدیه
خداوند و یقیموا الصلوة یعنی برپا دارید نماز را پس برپا داشتن است و اقامه ولایت صعب مستصعب
است که انرا متحمل نمیشود جز ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که خداوند دل او را برای ایمان امتحان
کرده باشد پس اگر ملک مقرب نباشد متحمل ان نشود و نبی اگر مرسل نباشد متحمل ان نگردد و مؤمن اگر ممتحن
نباشد متحمل ان نتواند نمود سلمان عرض کرد یا امیر المؤمنین کیست مؤمن ممتحن و چیست حد و نهایت او
تا او را بشناسیم حضرت امیر صلوات الله علیه فرمودند ای عبدالله سلمان عرض لبیک ای برادر رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند مؤمن ممتحن آن کسی است که هر چیزی از امر ما بر او وارد نمی‌اید مگر آنکه سینه او را
گشاده میسازد و شک ننماید و مرتاب نگردد تا آنکه سلمان عرض کرد یا اخا رسول الله صلی الله علیه و آله

هرکس

هرکس ولایت مرا برپا دارد صلوة را برپا داشته فرمودند نعم ای سلمان تصدیق آن قول خدای تعالی
در کتاب عزیز این آیت است که واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الصبر رسالت
چون فرمود بصبر و صلوة بزرگ است مگر بر خاشعان پس صبر رسالت حضرت است و صلوة اقامه ولایت من
و خداوند تعالی میفرماید نماز بزرگ است و نمیفرماید که آن دو بزرگ است چرا که حمل ولایت بزرگ است
مگر بر خاشعان و خاشعان شیعیان مستبصرند پس از فرمایش امام علیه السلام و قول سلمان واضح و عیان
که ولایت نماز است و اقامه ولایت اقامه نماز و نیز نماز ولایت است و اقامه ان اقامه ولایت
و از اینجا بفهم که هر کس نماز را بجا آورد و آداب نیکو محافظت نماید در حفظ ولایت کاملتر است و هر که
او در رعایت حق ولایت بیشتر خضوع و خشوع او بیشتر و هر کس مبالات نکند و اهتمام ننماید معلوم
است که صورت نماز ولایت است و همان ارکان و حدود ارکان و حدود ولایت و اگر ولایت را از عالم
معنی تنزل دهند و بعالم صورت و حرکات و سکنات و گفتار و کردار در آرند نقش و هیئت و منظور در
این صورت است چرا که این عمل از افعال است و نشان از اسرار جهات خدمت خداوند متعال که
این جهت است که مشتمل بر همه هیئت خلق است ایا نشنیده که ملائکه بعضی از ایشان در رکوع اند
مانند رکوع نماز است جمعی مانند سجود نماز و مشغولند مانند اشتغال نماز و مشغولند مانند تسلیم نماز
بالجمله هر عملی از اعمال ملائکه و هر تسبیح از تسبیحات ایشان و هر حرکتی از حرکات ایشان جلوه گر در نماز
است چنانکه حضرت امیر سلام الله علیه در صفت بعضی از ملائکه میفرماید منهم سجود لا یرکعون و رکوع

لا یعصیون صافون لا یفترون مسبحون لا یغشاهم نوم العیون ولا سهو العقول ولا فترة
الابدان ولا غفلة النسیان بلکه عرض میکنیم که هیئت سوالبید عالم نیز ظاهر در نماز است و نماز
گذارنده بهر یکی از ایشان هیئت خداوند اعمال عبادت می نیاز اما حالت قیام نماز هیئت ملائکه عالم است
که رتبه ور زبان گذارنده اند و سر بجانب آسمان افراشته اند و هیئت رکوع هیئت حیوانات عالم است
که از شرم خداوند سر بزیر دارند و دایم در تسبیح و ذکر اند و جهة عبادت ایشان آن است چنانکه عبادت جهة
بدن ایشان کعبه است و هیئت سجود باعتبار هیئت جمادات عالم است که سر بخاک نهاده اند و بستر
خاک را قرارگاه اند و باعتبار دیگر عرض میکنیم که خلق خداوند بسه قسمند تقسیم قسمی از اهل

تقسیم

عالم جبروت که عالم عقل باشد و قسمی اهل عالم ملکوت که عالم نفس باشد و قسمی از اهل عالم ملک
که عالم جسم باشد اما هیئت عالم جبروت هیئت سجود در نماز که سجود مقام فنای عبد در حضرت معبود است
و خاک را در سجده گاه مقصود ولی اهل عالم جبروت از خوف بسمل شده اند و بسجده افتاده اند که دیده از غیر خود بسته
کم و خدا را یافته اند و خویش را بنهان ساخته اند و او را معدوم اند و این حالت در نماز سجود است
که شخص در حال سجود از خودی گذرد و سر بخاک ذلت می نهد و اهل عالم جسم چنین که جان خویش
استقلال کنند از خودی نشده اند دعوی خودبینی و خودستائی دارند و هیئت ایشان در صورت ظاهر
هیئت قیام است و چنانکه اهل عالم جبروت خاک راه اند اهل عالم ملکوت نه نفسانی اند از عالم جسم رسته اند
نه باستقلال از عالم ملک و در میان و در میان این دو حالت برزخیت دارند پس هیئت ایشان رکوع
است

رکوع است که برزخ میان قیام و سجود است که جهة اعلا خود را منحنی کرده اند و بعظمت
پروردگار سر فرود آورده اند و فی الجمله خاک راه گشته اند بیشتر در زیده اند و الا جهة استقلال ایشان
هنوز مستقل است و همه این بیان در نماز است از جمله حالات نماز خلق یکی حالت جلوس
ایشان است در آخرت در معرض حساب که همه بحالت تشهد نشسته اند و کتاب ایشان از برای
ایشان خوانده میشود و آیت که خداوند میفرماید و تری کل امة جاثیة کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق و این حالت نیز حالت تشهد نماز است و از جمله حالات آخرت
شفاعت شفیع است و استشفاع مقصرین است و این حالت حالت مأمومین و امام است و از این جهت
باید امام صاحب عدالت باشد و از ارض مقصرین خارج و یکی از حالات آخرت سیر و درجات
وصعود در مقامات است و این حالت نیز در نماز است که از حالت قیام رکوع و سجود
میروند و نوبت نوبت صعود میکنند و بر صفت نعمتهای اهل آخرت متنعم میشوند و بیرد آنها
وصفات میکنند و اعظم آن نعمتها ملاقات پروردگار است که اول نعیم اهل بهشت نعیم اهل آخر
بلقاء الله و در نماز این حالت بر آن کسی است که صاحب توجه و حضور قلب باشد که الحضور خداوند او
فرموده که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة مقصود از این اشارات همین بیان است و تفصیل زیاده
بر این دارد و از اینجهه نماز افضل جمیع عبادات است و افضل طاعات و عمود دین و منزله
نماز در عبادات منزله قلب است از اعضا و سایر عبادات نسبت بصلوة بحکم نفاق

و مقامات منتشر است در دماغ و سینه و چشم و گوش و اعضا و جوارح لیکن قلب مدار کند و سید گشت حیات
بقلب است و قوه و ضعف انها تابع اوست و از این جهت فرمودند الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ما
سواها وان ردت رد ما سواها یعنی اگر نماز قبول شود ما سوای نماز قبول میشود و اگر نماز رد شود ما سوای
نماز رد میشود پس باید سعی داری در اقامه صلوة بشرایطها و حدودها سعی کن چرا که نماز ظاهر ولایت است
و کمال و نقص ظاهر دلیل کمال و نقص باطن است و چنین بطور حتم علما اند که اسرار نماز را شمار کرده در بیان حال
بطور اجمال شرطی از شرایط و مقدمات نماز را عرض میکنیم و در این مقام چند بند بقدر مقامات **مائده**
از جمله شرایط نماز تطهیر است و در الجمله اسرار آن را بطور اجمال عرض میکنیم که خداوند حضرت شریف و تعالی
سلطانه اصل هر خیر و نور و طیب و طهر و کمال است یکی از این صفات خیر باتصال خدا حاصل میشود تعالی شانه
عکس این خیر با انقطاع از خداوند و اتصال بخداوند سبحانه دو اتصال است اتصال کونی و اتصال
شرعی و انقطاع از خداوند دو نیز انقطاع است که انقطاع شرعی است و مراد از کونی [illegible] است و کون
شیئی شیئی از اوست و شرع هم ظاهر است که مراد سنن و آداب شرعیه است و اتصال کونی است که شیئی موجود
است باشد و هر موجودی لامحاله با امر خداوند متصل باتصال کونی است و اگر منقطع باشد از کون
نبود و اند و حکم شرعی اینکه هر که دعوت اهل پروردگار را اجابت کند خیر و نور و کمال و طیب و طاهر است
و هر کس اجابت نکند بر عکس خیر است بعد از اتصال بخداوند سبحانه بسبب تعلق روح الایمان است متصل
بخداوند و مومن خیر است و منقطع و کافر میت و این حیات همان حیات است و مقصد که خداوند از آن

خبر

خبر داده چنانکه میفرماید استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم و من کان میتا فاحییناه
وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها و امثال این آیات
در قرآن بسیار است و این حکم در جمیع مراتب جاری و ساری است و در هر عالمی بحسب آن عالم **ایضا**
بدانکه بدلیل عقل و نقل ثابت و مبرهن است که اول تجلی خداوند عالم نور حضرت خاتم صلی الله
علیه و آله وسلم است پس آن نور اقرب تجلی است چنانکه اقرب انوار شعله اول صادر از آتش از او
و چون آن بزرگواران متصل بالحضرت نور و طیب و طهر اند خود مظهر این صفات و جلوه گاه این
کمالات شده و نیز خداوند میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا پس اصل هر خیر و نور بود و معدن هر طیب و طهر شد و انا نطرف اعداء ایشان بحکم
کمال دوری از خداوند میفرماید الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات
للطیبین والطیبون للطیبات هر طهارت و هر طیب و قذارت و خبثی ما دون ایشان [illegible]
اصل با ف شد جلوه کرد [illegible] اصل است و از این جهت فرمودند نحن اصل کل خیر و من فروعنا
کل بر و اعدائنا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشة و این صفات در هر یکی از مقامات
بهیئت و صورت آن مقام جلوه کرده است و مراد از اتصال بنور و خیر و کمال ائمه اطهار علیهم السلام
است و مراد از انقطاع از ایشان و اتصال بان بزرگواران پس **مصرع** بیان که از آنکه برترند
و با که پیوستند و یقطعون ما امر الله به ان یوصل **تقسیم** بدانکه اشیا [illegible]

یا شبیه متصل بخداوند منقطع از ما سوا و باطن و سطح روحانیت و لطیف او غالب است و جهة
و کثیف او مغلوب و قسم دیگر آنست که اگرچه متصل است اما اتصال او پرده انیت او سلاسل ربوبیت است
و لطیف ربانیت او غالب بر کدورت است و قسمی منقطع است و کثیف او غالب و لطیف او مغلوب است پس
اول مؤمن و طیب و طاهر و مطهر غیر است و دوم مؤمن و طاهر است ولی مطهر غیر نیست و سیم عکس اول است
و امثال اینها بمقام اخگر و جمره و شعله تشبیه است که اخگر نه خود را روشن که بعضی غیر را روشن نماید و
او در حکمت ناقص است و جمره خود را روشن ساخته است ولی قوت افروختن دیگری را ندارد و دوم تام است
در حکمت تام است و شعله هم خود هم روشن است و هم روشن کننده غیر و این قسم کاملان و مکملان خوانند
و باصطلاح که در زبان این قسم از اشیا مانند آب است که هم طاهر است و هم مطهر غیر و قسم دیگر مانند
اشیاء طیبه است که بهان طاهر است نه مطهر مانند آب مضاف و امثال آن و قسم سیم مانند چیزهای نجس
و نجس است پس قسم اول زنده است و هم زنده کننده و قسم دوم زنده و لیکن زنده کننده نیست و قسم
سیم میت است و محتاج بمطهر خارج **اینه** بدانکه چون بنده در حال نماز و هنگام نیاز
در دربار حضرت کاینات متوجه بسوی حریم قرب و عزت دربارگاه جلالت و عظمت و قدس و بهاء و
نور و کبریای خداوند عالم است و ... که خداوند صاحب هر چیز ... نور و کمال طیب و طهارت است باید
در حال نماز پاک و پاکیزه شود و بصفت خداوند متصف گردد و بس خداوند او را دوست دارد و چون اگر
صفت خداوند محبوب خداوند است و متصف بصفت محبوب است خاصه که عرصه قدس و بهاء حضرت کبریای خداوند

عالم است

اینه

اینه

عالم است طیب و طاهر است و هر کس که در آن عرصه طیب و طاهر ... حضور دارد و دوست که از آثار
غیر پاک باشد و جبهه بنده که بران خاک نهد که پاک شود و پس دیده بران پاک اندازد
و باطن و سطح انسان متصف بصفت ربوبیت میشود و متخلق باخلاق الوهیت می گردد و ملا
اعلی و کروبیان و ملائکه مقربین که بار یافتگان عرصه قرب و حضور ... مانوس بوی شوند و شیاطین که
جهال شئون نفس و جهات ظلمت قدار نند بحکم ضدیت متنفر و دور شوند و اگر عبد خود را بصفت خداوند
متصف نسازد و به تطهیر باطن و ظاهر نپردازد و از لوث اغیار اجتناب نکند و متصف بصفات
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و اب توبه باز گشت از ... و قذارت معصیت
و نشو نکند البته از حرم کبریای خداوند محروم ... مقربان اندر کار ... نظر نکرد و رحمت و عنایت
کردگار شامل احوال او نشود و طهارت و قذارت نفسانی در حال توجه بدربار قرب کردگار
بیشتر بکار ... طهارت و طیب آل محمد علیهم السلام و ایشانند محبوب خداوند عالم
چنانکه در زیارات که لا یحب الا ... پس باید انسان در حال توجه بخداوند رحیم و رحمان
متصف بصفت آن بزرگواران باشد تا مقبول کرده کار گردد **اینه** چون دانستی که اعلی مراتب طهارت
و طیب آل محمد سلام الله علیهم پس بدانکه آن بزرگواران بجهة شدت اتصال بخداوند علاوه
بر آنکه خود طاهرند غیر را نیز طاهر و مطهر دارند پس هر کس خود را متصل بایشان دارد طیب و طاهر
شود و الا بر عکس چنانکه مومنان بواسطه اتصال بایشان طیب و طاهرند و کفار بعلت انقطاع از

حبس نجس و کافر و مظهر عالم نور ایشان است چنانکه منبع علم جملهٔ اعدای ایشان است و بعد از آن
که بمقتضای قول خداوند و ان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم آن نور طاهر
مظهر از عرصهٔ غیب و خزائن غیبیه عالم بعالم تنزل کرد و فرود آمد در هر مقامی بوسعت خصوصیات
آن مقام بهیئت و صورت خاص جلوه نمود تا بانتهای عالم رسید الا آنکه آن نور از فراز و نشیب و انتها بانکار آمد
ظلمت مقابل آن از نشیب بفراز و اسفل بالا عارف رفت و مبدا آن نور علیین است و غایت ظهور آن عرصه
سجین و مبدا ظلمت سجین است و غایت شهود آن عرصهٔ دنیا است و چنانکه این نور در این عالم
بصورت مطهرات یعنی عالم جلوه فرموده است آن ظلمت هم در این عالم بصورت نجاسات این عالم
جلوه نموده است و در هر مقامی تطهیر از لوث اکدار اعدای آل محمد سلام الله علیهم بوسیله تولای آل
بان بزرگواران است پس طهارت در نماز بمنزلهٔ آب و ولایت سادات ابرار علیهم السلام
است و هر یک از مطهرات صوری را باطنی غیبی است و بحسب اعتبارات در حکمت مختلفات
چنانکه گاهی گفته می شود که آب حیات حضرت باری است جملهٔ نور آل محمد علیهم السلام و خاک صعید طیب جملهٔ
نور او کیان ایشان و از این جهت خاک قائم مقام آب است چنانکه خداوند می فرماید فان لم
تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و از این جهت حضرت امیر سلام الله علیه مکنی بابو تراب است چه که
پدر شیعیان و مالک ایشان و باعتبار دیگر آب خاک هر دو این مقام شیعیان است نهایت آب
این مقام شیعیان نجبا است و خاک عزیز و باین اعتبارات باران که نازل بر قلوب ایشان است

مطهر یکه

طهور یکه خود نفس آن فیض و رحمت شاملند و آب جاری است مقام ادعای ایشان است چرا که چشمهٔ
علوم و اسرار اند و ظاهر جنات تجری من تحتها الانهار و آب جاریست مقام اشخاص ایشان است
و ایشانند اصحاب عقلیت و منبع علوم ایشان است و میشود که این است مقام ائمه مقامات آنهم
اطهار سلام الله علیهم باشد چرا که ایشانند غیث عاطل و رحمت و باران نازل از آسمان
مشیت و فلک محیط عزت و ایشانند انهار جاریه که بدایت و نهایت که انهار از ابتدا و انتهای آن
نیست و آغاز و انجامی برای آن نیست چرا و نه احدیت و جلوه فرد صمد و ایشانند بر معطله و قصر مشید و چنانکه
در کلام عزیز حمید است و مناسب این مقام است قول شاعر بر معطله و قصر مشرف منزل آل
محمد مستطرف مجملا مطهرات در هر مقامی ایشان آل محمد علیهم السلام است و نجاسات در هر مقامی اعدای او
مطهرات است و جلوه اعدای آل محمد سلام الله علیهم و ایشانند ظلمه نجاسات و مطهرات مختلفات
و چنانکه هیچ طهوری برتبهٔ آل محمد سلام الله نمیرسد هیچ نجاستی بالاتر از مقام نواصب و خوارج
خلق نجس تر از سگ نیافریده و ناصب لعنت الله از سگ نجس تر است و اگر بخواهیم بزبان طبیعی
برهان این مطالب را عرض کنیم ولا حول ولا قوة الا بالله عرض میکنیم و لیکن ترجیح ختم کرده ام که با اختصار
بنویسیم و اگر مقام تفصیل بود حقیقت نجاست را عرض میکردم تا بدانی که ناصب فضلهٔ مغضوب خدا ام
اما معلوم است که روح الایمان از او منقطع گشته و نجس کفر ایشان است و لیکن باید جهت اختصار توضیح
امثله حتی حقیقت نجاسات را در شرح حال اندکی از کیفیت تطهیر باید عرض کنیم بدان که تطهیر نجس

شعر

امثله

بر حسب العالم است و هر چیز را به هر گونه مطهر تطهیر نتوان کرد مثل اینکه اگر خیال انسان بواسطه
تصورات باطل نجاست خیالی پیدا می کند اورا بشستن بدن در آب طاهر نتوان پاک ساخت
چرا که رفع نجاست باز اگر عینی است و آن اگر عینی نباشد و زایل بعد از آن شک مطهر و نجس پس
طهارت و نجاست و تطهیر در هر مقامی بر حسب آن مقام است حال این انسان صاحب جمادیت
و نباتیت و حیوانیت و انسانیت است و هر یک از این مقامات را موت و نجاستی است و تطهیر آن
مثلا انسانیت انسان را موتی و حیاتی مناسب اوست و طهارتی مناسب او و اما موت و نجاست انسانیت
بکفر و سلب روح الایمان و حیات و طهارت او بمجاورت انسانیت حی و زنده گردانیدن
و طاهر ساختن چنانکه خداوند میفرماید استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم یعنی
اجابت کنندگان برای خداوند و رسول هر گاه بخوانند شما را بسوی آنچه زنده گرداننده و طاهر سازنده شما
است هرگاه موت طبیعی از برای انسان حاصل شود مترتب است تبلا و در حیات و طهارت طبیعی
است بروح طبیعی که زنده سازنده و پاک گرداننده است و هرگاه روح جمادی ظاهر از بدن انسان
بیرون رود و ترکیب بدن فاسد گردد محتاج بجمادیت حی و پاک کننده و زنده کننده
و این طاهر مطهر از عالم جمادات است و جمادیت انسان ظاهر بدن است و نباتیت او در طبع
اوست و حیوانیت در روح بخاری اوست و انسانیت او در عقل اوست و احکام ظاهر شرع
احکام جمادیت و هر که بر آن جنابت برسد یا حایض گردد یا سبب بعضی دیگر در او پیدا شود پاک

یا غایط از او دفع شود یا امثال اینها از نجاسات با و برسد یا مقعد و منافذ اینها بخون یا ...
است دفع شود که اینگونه نجاسات را بشستن بدن قبل از خروج و پاکیزه گردد و دفع شود که جنابت ظاهر را بواسطه
صحبت انسان کامل از حضرت ایزدی است و جنابت که بحرمت کامل زایل میشود جنابت باطنی
که شیطان در قلب رسوخ نماید و بانس با زن حیض و شخص بالغ بهوا و هوس کند پس جنابت
باطنی باید بر عالم مقتضای دارد و باید حفظ مراتب کند اینست حکم این مقدمه باقی عرض میکنم که اما
سر وضو است و قانون در بدن انسان چنین است که اگر بدن ابتدا از ضعف و مرض ...
نماید پس ابتدا اطراف بدن است بعد ظاهر جسد بعد باطن بعد قلب چرا که انقباض و انضمام حیات نقل است
پس چنین اخشیان از معده خارج شوند حرارت غریزیه بمصاحبت آنها خارج شود و ضعف
در ت میرسد و این ضعف مقدمه مرگ است و اگر شستن در پیدا کنند بدون مهلت خواهد مرد
چنانکه بعض بعلت اسهال میمیرند پس چنین اطراف سرد شد انسان محتاج بغسل و وضو است
تا آنچه از دست ما بدن و خون میشود بدل ما یتحلل گردد و ماده حیات جدید شود چرا که حیات
جدید شود چرا که حیات هر چیز بآب است و طعم و رنگ در بچه آب طعم و لون در بچه حیات است
و چنین سر آن بمنزله اینکه برفع بدن و محل صعود حرارت از سر و رو بمنزله حماره
و در ت ضعف نمایاند از برای سر اکتفا کرده اند و اما پا بجهت بعد از مبدا و غلبه برودت و کثافت و جمود
اثر مرگ در آن کمتر است و اندک حیات او را کافی است از این جهت در پا هم اکتفا بمسح کرده اند

[illegible]

و اما بواطن احتیاج بغسل و مسح ندارد چرا که در حیات از آنها منقطع نمی‌شود مگر بعد از انقطاع
از ظاهر و اما خواب مستولی بر عقل که بعد از وضو واجب است بجهة میل روح بباطن
و ضعف ظاهر است و اما بادی که از زیر آن خارج می‌شود در طلب جسد تأثیر می‌کند و ضعف او در
و اما جنابت جسم موجب ضعف کل بدن است چنانکه فرموده اند تحت کل شعرة جنابة از این
جهة همه بدن محتاج بغسل است تا بار دیگر از همه مسامات دخول شود بدل ما یتحلل کرده و قوت جدید
تولید نماید و اما سر تیمم خاک در حصول عبودیت خضوع و خشوع است و نمی‌شود خاک حالت
و ذلت تکون و اما مسح پیشانی بخاک است که جبهه اشرف مواضع ظاهر جسد او
و مسح بتراب اشاره بدانست که اشرف مواضع بدن سرا بر رسم عبودیت در تسلیم ما لازم
و خاکسار می‌کنیم و دیگر نوح خلق در دولت خدمت و اما مسح دست اشاره بانست
که خداوندا ما در نزد تو قوت و قدرتی نیست و با قدرت تو مقهور و مغلوبیم و احتمال
میرود که مسح جسارت را بجهة لطف رفع عسر و حرج عفو فرموده باشند تا چشم و دهان
خاک آلوده نشود مجملا تطهیر نماز سرا ظاهر و باطن و تطهیر ظاهر بدون تطهیر باطن نمی‌شود از ذات
که خداوند آمیخته باید ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و تطهیر باطن توبه و بازگشت است
مائده
پس مراقب باش مائده مقدمه خودیم در ستر عورت و طهارت لباس مقتضا است بدانکه از اول
انسان مرتب هات و از جمله آنها است یکی عقل اول است و شرع عقل قوه این الهیه و بیطه و
و حواس

و وصله انیست که مراسم عبودیت بان بر پا شود و این عقل امر کبهات که از انجلاس نفس
و جسم باشد و این نفس و جسم با ظاهر مأمور بند و ادراک کننده اشیاء متعدده اند که منافی
با ادراک عقل است و مراتبهار امیولی است مخالف با اراده حق و از بدایع صنع مرتبه در انسان
مظهر و آیتی است پس آیت نفس در بدن مخرج بول است و آیت جسم در بدن مخرج غایط الا
آنکه بهیئت لفی هم مخرج در آیت جسم مردان و زنان یکی است و هیئت مخرج نفس در مردان
بجهة عقل است در آیت آنها بر هیئت عقل است که الف مستقیم و اینست رتبت که نفس
در مردان خصم کل مطیع است مغز بر زینت عقل است اما مخرج نفس در زنان بجهة غلبه
نفس نیست بر شکل و رقه آس است با نجلم در غیب بنی نوع انسان آنست که نفس و جسم نیز و انسان
شهوات و اعراض از مقتضیات و لذات راجعه بان هر دو در هر حال خاصه در وقت نماز
لازم است و ستر ان شهوات لباس تقوی است که لباس التقوی ذلک خیر و کشف از بر آنها
نظر انبیاء و اولیاء و علماء بسیار قبیح است باید در نظر ایشان کشف از معاصی که عورت باطن است نمود
چرا که ایشان مطلع و آگاهند چنانکه خداوند فرماید قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون
و گناه عورت است و هر معصیت کار کشف العورة و هر تائب و پرهیزکار ستر العورة است و لهذا بود
که بعد از مخالفت حوا و آدم عورت ایشان آشکار گردید چنانکه خداوند فرماید فبدت لهما سوآتهما
و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة و بایدی آدم عورت ظاهر خود از طریق عورت باطن

که نفس جسم و شهوات و مقتضیات آنهاست پنهان دارند و دیده نفس جسم سالم بازنیابند

بچشم عقل نگرند و از کثرات اختلاف در گذرند و شهوات لیکن مختلف است و از بعض شهوات

باید اعراض کرد و جسد مخرج غایطات بجهت کثافت و غلظت غایط و از مقعد لطافت بول و نفس

مخرج بول است بجهت رقت لطافت مردان و جهت نفس در ایشان غالب است لهذا بدن زنان تمام

ایشان عورت است چرا که نفس بصورت خود در همه بدن ایشان سرایت است بخلاف مردان که

جهت نفس در ایشان ضعیف است و ظهور نفس در وقت تجرد و تجسد در مخرج ایشان است و در زنان

لازم است که همه بدن خود را مستور دارد مگر چهره و موی و دو قدم و دو کف را و اما وجه علم

و جهت دو وجه قلب است و قلب محل نظر پروردگار و تاثیر نفس در آن اندک است و باید که جمیع

توجه خداوند کرد و خداوند با آن وجه متوجه او شود و اما کشف دو قدم بجهت سعی بسوی حق پروردگار

و سعی برای قرب و رضای پروردگار و اما لباس حضرت پس باید طاهر باشد چرا که بخلاف لباس جسم

انفاس دیگر که سابقا در خصوص آن بیان شد و عرض کردم که لباس باطن او که شعار و دثار قلب است

تقوی و کسوت پرهیزکاری است که مطهر از نجاسات و قذارت است و لباس قلب صفات و خطرات قلب است

که بر خود بسته است و صفت لباس مومن است و باید صفات قلب طیب طاهر باشد تا شخص متخلق بخلق

روحانیان گردد و همچنان باید لباس ظاهر نظیف و طاهر باشد تا ملائکه از آن نفرت نجویند و شیاطین از آن گریزند

نه بینی که شخص چون مثلا قدری خود لباس او کثیف تر و گند او بیشتر است تعلق شیاطین براو افزونتر است

و چنین

و چنین باید که لباس خویش را طاهر سازد و در لباس رنگهای مناسب پوشد تا شیاطین از او فرار کنند

و خداوند خصال قلبی و لباس ظاهر را در قرآن بیان فرموده است چنانکه میفرماید وثیابک فطهر والرجز

فاهجر یعنی ثیاب خود را تطهیر کن و مراد از ثیاب در یک معنی قلب است زیرا که ثیاب در لغت عرب

بمعنی قلب هم آمده است چنانکه امرء القیس گوید فسلی ثیابی من ثیابک تنسل و دیگری میگوید فلکیس بالرحم الاثیم

ثیابه و معنی دیگر ثیاب جامه و لباس است و نیز باید لباس مغصوب نباشد چرا که غصب ظلم است

و ظلم خلاف اراده حق و خلاف اراده حق عصیان و عصیان اعراض از خداوند و اعراض از خداوند حرمان

از فیض و احسان او است **مائدة** مقدمه سیم در مکان نماز است بدانکه در تحقیق نماز گذارنده

عقل است چرا که امر و نهی خداوند متعلق بآنست چنانکه در کافی روایت کرده است که چون خداوند

عقل را آفرید او را بسخن درآورد و پس از آن فرمود اقبال کن و اقبال کرد باز فرمود ادبار کن و ادبار

کرد پس فرمود بعزت و جلال خود سوگند که نیافریدم خلقی را که او بسوی من از تو دوست تر باشد و ترا

کامل نگردانم مگر در هر که میخواهم اما بدانکه من تورا امر میکنم و تورا نهی میکنم و تورا عقاب میکنم و ترا

ثواب میدهم و در حدیث دیگر فرموده عقل آن چیزیست که رحمن بآن عبادت شده و بهشت بوسیله

آن کسب شود مجملا عبادت بعقل است و غیر عاقل را تکلیف نکرده لهذا و از اینجهت است که دیوانه و طفل

نابالغ و مغمی علیه تکلیف ندارند و لکن مقام عبادت مقام عقل است و آنچه از مراتب در تحت

رتبه عقل افتاده است عبادت آنها بالتبع است و بوجهی است که از عقل در آنها است و آنچه از تعلقات

فوق عقل است مقام مثال و جلای معبود است معبود از برای عابد و در آن مقام بیان مقام جلوه
فرموده است ما اعقام مقامی است که عقل را ملوک ... عبید نفس و خاصه او میخوانی و ملکوت عقل او
و روح من و نفس من و این فؤاد و حقیقت تو است و مثال و جلای خدا است و این بطن نور الهی است که امام
میفرماید اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بپرهیزید از فراست مؤمن که با نور خدا مینگرد
و این همان حقیقت است که کمیل از حضرت امیر علیه السلام از آن پرسید و جواب شنید و از آن تعبیر بکلمات
و معلوم و سر و احدیت و صبح ازل و در و بالجمله این مقام مقام محمود و رحمن و رحیم است و مالک یوم الدین
و لقد واقف در مقام ایاک نعبد و ایاک نستعین عقل است و اوست اول مقام صحو است و بعد مقام سکر

و ما قیل

است و مقام فنا و زوال و تجلی انوار احدیت و جلال و فقدان نفس و وجدان رب متعال و حرم جلال
عقل است و مکان و محل او قلب است و اوست عرش رحمن در حدیث قدسی که ما وسعنی ارضی و لا سمائی
بل وسعنی قلب عبدی المؤمن یعنی آسمان و زمین من گنجایش مرا ندارند و گنجایش مرا قلب بنده مؤمن دارد
و چون نماز توجه به سوی خدا است و قیام او است در عبادت پروردگار و مسجد و محل این عبادت قلب است
پس قلب از لوث اغیار و الاثر الکدار و صفات ذمیمه و خصال و اخلاق سیئه طیب و طاهر باشد چرا که
نماز معراج مؤمن است و معراج بسوی خداوند باید بسوی علیین و جنة الماوی و محل خیر و وجه رب باشد
و قلب الملوث بکفر و فسق و حب لغیر الله ... معراج نخواهد شد و معراجی که از آن مکان باشد بجانب
سجین است نه علیین و بحکم توافق ظاهر و باطن باید مکان ظاهر نیز طاهر باشد و مغصوب نباشد

چرا که زمین

چرا که زمین غیر طاهر ماوی شیاطین است و جای آنها است و همچو جا باید است و غصب ظلم است
و شخص در هر حال خاصه در حال نماز که وقت عبادت و خضوع و خشوع باید ظالم و جابر نباشد
و غصب غیر حق ننماید و نماز اقامه ولایت است و غصب ظلم و ظالم در حیات ظالم متوجه اعراض است
و آنچه عکس است ولایت است و تضعیف بضعفت ... و این حالت منافی با اخلاص در ولایت است تسقیه

تسقیه

فی الجمله از اسرار مسجد هم باید عرض کرد که کلام بانجام رسد و جایی جا ندارد بسط کلام این مختصر گنجایش
جلوه حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه است و حقیقت کامل آن بزرگوار است باین معنی که ما بوی الاحد شخص
واحدیت و آن بزرگوار عقل کل و اوست عبد الله اول و اوست عبد المطلق چنانکه خداوند در قرآن او را
عبد نامیده است و اوست که خدا را بعبادت کامل ملک عبادت کرده است و عبادت همه ملک عبادت
اوست و جمیع عباد آن بزرگوار است و اوست نماز گذار و مسجد او هم همه زمین عالم امکان است چنانکه
میفرماید جعلت الارض مسجدا و ترابها طهورا و این عبادت عبادت کوینیه است و اینجا مقام تفصیل
آن نیست و از برای آن بزرگوار عبادتی است تشریعی و مساجدیت خاصه که خداوند در قرآن از آن
مساجد جز مسجدی معتبر باید و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا مساجد از برای خدا کسی را
با خدا مخوانید در المسجد اسس علی التقوی اشاره بانهاست که بنای آنها بر تقوی است که حضرت
کاظم صلوات الله علیه در تفسیر آیه سابق میفرماید المساجد هم الاوصیاء یعنی مساجد اوصیا هستند
و در خبر از حضرت رضا علیه التحیة و الثناء روایت که مساجد ائمه اطهار سلام الله علیهم و مساجد

در این حدیث چرا که ائمه هم اوصیاء رسول‌اند صلی الله علیه وآله واکثر اوصیاء از اولاد انبیاء
کبری باز مساجدند چرا که فرموده الا وانا نحن النذر الاولی والآخرة والاولی او نذر
کل زمان و اوان و در خبر دیگر است که اما النبیون فانا واما الصدیقون فاخی علی
مجملا مساجد اول و بالذات اطلاق بر ائمه اطهار سلام الله علیهم شده و بعد بر سایر انبیا و اولیا
واطلاق بر همه آن بزرگواران بطور حقیقت است نه مجاز الا آنکه در بعضی بطور حقیقت اولی است و در
بعضی بطور حقیقت ثانویه پس اوصیاء مساجدند و مساجد در بیت آن از برای خداوند انبیا
هستند و هر مسجدی مساجدی دارد و امامی و رهبری دارد و مساجد هر مسجد وجود مبارک ائمه طاهرین
سلام الله علیهم حضرت رسول صلی الله علیه وآله است و احدی جز آن بزرگوار در این مسجد جا
نکرده است و خداوند خالی نخواهد کرد چرا احدی از آحاد بپیرامون این مسجد که عبارت از مقصد نیست نیز
پا به آنجا نظر نکرده است که میفرماید لا یسبقه سابق ولا یلحقه لاحق و مسجد آن میفرماید نجد کاد
الثقلین ولا یرقی الی الطیر یعنی سیل فیوضات و خیرات از کوه مقام منزلت من جاری شده و مرغ
اوهام و اصلا بمقام من نمیرسد و صلوة آن بزرگوار در این مساجد است سبوح قدوس
رب الملائکة والروح یعنی خداوند پاک مقدس است و پرورنده ملائکه و روح است و آن بزرگوار
پیوسته خداوند را در آن مساجد تسبیح و تقدیس میکند و صوت تسبیح و تقدیس آنحضرت از در و دیوار
آن مساجد پیوسته بگوش اهل هزاران هزار عالم میرسد و این همه آوازها از اینست که لا صوت فیها الا
صوته

الا صوته و سایر خلق بتسبیح او تسبیح میکنند و تقدیس مینمایند چنانچه خداوند میفرماید
وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و تسبیح بحمد تسبیح بوجود مبارک محمد صلی الله علیه
وآله است زیرا که او حمد و محمود و احمد و محمد است پس آن بزرگوار اند بیوت رفیعه که خداوند در آن
تسبیح میشود چنانکه میفرماید فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله مجملا اگر عابد و ساجد رسول مختار در لباس ائمه اطهار باشد چنانچه میفرماید
الذی یراک حین تقوم وتقلبک فی الساجدین ساجد بلقای شریف وجود مبارک انبیاء و اولیاء
علی نبینا وآله علیهم السلام ساجدین و هرگاه عابد و ساجد نور رسول خدا در وجود ائمه هدی گردید بکبر
انبیا باشد مساجد و بقاع مبارکه وجود مومنان کاملین شیعیان و اهل ولایت مساجد در
هر عالمی باختلاف مراتب چرا که ائمه اطهار سلام الله علیهم بمنزله مسجد حرام کانه اند مثل
مسجد الحرام و مسجد مدینه و کوفه و حایر و مساجد انبیاء مثل بیت المقدس و سایر مساجد مبارکه اند
و مومنان مانند سایر مساجد دیگر که در شهرها و کشورها و در میان ایشانهم باز مساجد
بزرگ و کوچک است و مسجد جامع و مسجد محله و مانند آنها و در رتبه شیعیان هم مجالس
مساجد نقبا هستند و هکذا اخوان مومنان مساجد علما و نجبا هستند و بد گفته شاعر
سخن را چون بوفق منزل افتاد در افهام خلایق مشکل افتاد و در حکمت ثابت است
که این عالم تنزل عالمهای غیب است و هر روزه ذرات این عالم حاکی ظهوری از ظهورات

عوالم بالا است و مشرف اند و هر یک بحسب روایت حکایت پس چون نور رسالت صلی الله علیه و آله
در سایر عالم جلوه فرمود و لباس گرفت تا بعالم جمادات رسید در آینه قابلیت جمادات جلوه
گر گردید در لباس بقاع مبارکه و مساجد شریفه هر یک از آن نور و جلوه آن ظهور باندازه قابلیت
خویش حکایتی دارند و روایتی میکنند و شرافت قدر و عظمت منزلت ایشان بقدر الحکایت
و باندازه روایت است پس مسجد الحرام که قبله انام و خاص و عام است منسوب بباطن ایشان
و آن بزرگوار است در آن مقام از حضرت [illegible] اند و تجلیات که دیده اند و خود [illegible] نهان
داشته اند و [illegible] نموده اند و از این جهة مسجد الحرام بیت الله است چنانکه تو جامه زیبا [illegible]
زیبد [illegible] ذات جامه [illegible] شد و جامه لباس بدن او است اما چون بدن در نزد ذات
زیبد از [illegible] بدارد و منسوب باو منسوب بزید است و مسجد مدینه منسوب بمقام مطلق محمدی
است و مسجد کوفه منسوب بولایت مطلقه مفصله است و بیت المقدس و مسجد سهله و مسجد عمر و بنی
ظفر و [illegible] و قبا و غدیر خم و ما بین الحرمین و برایا جمیعا وجوه مسجد کوفه اند که هر یک
نسبت خاصی بولی علیه السلام دارند و از این جهة نماز در این مساجد مستحب است و مسجد سهله
[illegible] مسجد کوفه است نهایت وجه اعظم است نسبت بکوفه خاصه مانند صدر [illegible]
است که [illegible] در صدر است و از این وارد است در تحت مسجد سهله صخره است
خضراء که در آن صورت هر پیغمبری که خداوند عزوجل آفریده و طینت هر پیغمبری را از تحت آن
گرفته

لعرج عالم [illegible] مسجد الحرام و مسجد کوفه و حایر و بیت المقدس و سایر مساجد شریفه منه

آن گرفته است و داود است موضع راکب و مراد از راکب حضرت باری مسجد سهله خلاصه مسجد
کوفه است و پیدا است که صور همه انبیا در تحت مقام و آن است و این مساجد بمنزله اعضاء بدن
و کوفه بمنزله قلب و در سایر جهات واقعند حاکی کوفه اند بان وجه مرتبه این جهت قال امام
کان لنا مع الله [illegible] و شرف مساجد و اعظم بقاع حایر سید الشهدا
علیه السلام است و حایر ظاهر قلوب اولیا است که قلوب [illegible] مسجد سهله محل سجود است
و خضوع عابد در نزد معبود و از این جهة حایر شرف بقاع مبارکه است چه اکثر سجود که کمال
خضوع است در اینجا ظاهر شد و کدام خضوع از خضوع حضرت سید الشهدا سلام الله علیه بالاتر است
که خود او در آن زمان بجهة تعظیم خداوند جل [illegible] معبود و [illegible] سجود از مرکب جلالت بزمین
افکنده پس [illegible] آن بزرگوار و مضجع شریف القبله روزگار اعظم مساجد و اشرف بقاع
شاهد است و از این جهة امتحان شریف را خداوند منسوب بخود کرده [illegible] در تربت
و مقام بر مسجد الحرام ترجیح داده و در حقیقت امتحان شریف را میان الکعبه ارضیه جلوه قرآن است
و از این جهة تربت او شفا است و هر درد [illegible] در آن بقعه با قصد و احرام محرم در
قصر و اتمام و آن بقعه مبارکه بقعه [illegible] و امان است [illegible] انس و جان [illegible]
اهل زمین و آسمان [illegible] در این بقعه مبارکه و سایر بقاع متبرکه [illegible] فضل [illegible]
برتر است و در حقیقت کربلا بمنزله روح است و کعبه جسد و [illegible] شرافت اگر چه [illegible]

بسیار مردم مأمورند بتوجه بسوی کعبه اند مائده مقدسه چنانچه در ما یسجد علیه است بدانکه
حقیقت سجود خضوع و خشوع در نزد خداوند عالم است و نماز گذارنده در هیچ حال از حالات
سجود نزدیکتر بخدا نیست و چون در این عالم بشکری خود خضوع هیچ در نزد خداوند منان
مانند خاک نیست خود را در نزد خداوند پست و فانی و مضمحل ساخته بطوری که خلق بر آن
می گذرند و او را خاکساری می شمرند و نماز گذار در آغاز کردگار بجهت التفات بکبریای خداوند تعالی
و الآء قیام بخدمت دارد و بعد از آن بجهت علو خداوند یکبار خاکساری شمرده سر
بخاک مذلت مینهد و چهره بخاک ادب میساید و چون مقصود از این حالت بیخودی
و اضمحلال و خاکساری و خضوع و خشوع و مذلت و خاکساریست باید بر چیزی سجده نماید که ویرا
خاکساری فزاید و بیاد آورد بهترین چیزها خاک است پس سجده بر زمین یا آنچه از زمین روید
شاید و آنچه ماکول و ملبوس نباشد و هشام بن الحکم بابی عبد الله علیه السلام عرض
کرد که خبر ده مرا از چیزیکه سجود بر آن جایز است و از چیزیکه سجود بر آن جایز نیست فرمود جایز
نیست مگر بر زمین و گیاه زمین الا آنکه خورده گردد و پوشیده عرض کرد علت آن چیست فرمود
جایز نیست مگر بر زمین بسبب آنست که سجود خضوع است از برای خداوند عزوجل است پس سزاوار نیست
که بر چیزی باشد که ماکول و ملبوس باشد چرا که بندگان دنیا بندگان آنچه میخورند و میپوشند
و میاشامند و در سجود خود بعبادت خداوند عزوجل است پس سزاوار نباشد که در سجود خود پیشانی

خود را

خود را بر معبود اهل دنیا نهد که مغرور بغرور اهل دنیا شده اند و سجود بر خاک افضل است که چه که
ابلغ در تواضع و خضوع و خشوع از برای خداوند عزوجل است تمام شد حدیث شریف و از جای
جهت سجود بر طلا و نقره جایز نیست که معبود اهل دنیاست و عبادت که برای آنها دارند ربطی هیچ
ندارند یا آنکه اصل معادن و مادهٔ آنها گوگرد سرخ است و گوگرد سرخ از احجار جهنم است و ذاکر از در
بتفصیل آن نپردازیم سخن دراز گشت مجملا سجده بر زمین بهتر است از سجده بر گیاه و ذلت جبهه نهادن
بر خاک بیشتر است از جبهه سائی بر خاک بیشتر است از جبهه سائی بر گیاه زیرا که خضوع در آن بیشتر از
گیاه است و همچنین بر آن بهتر چیزیکه سجده بر آن شاید تربت سید شهدا علیه السلام است چه
که خضوعی که در آن تربت مقدسه ظاهر شده است در هیچ قطعه از زمین آشکار نگردیده زیرا که
از خضوع آن حضرت و همه خضوع عالم جلوه خضوع آن بزرگوار است و احدی از آحاد از نشو و نما خضوع
ترتیب و از این جهت کلیه آن بزرگوار الا چه عبد الله است بلکه خضوعی که از آن بزرگوار آشکار
گردید از احدی از ائمه علیهم السلام بظهور نرسیده و چون آن بزرگوار خود را بهیئت سجود بر خاک
کربلا و تربت نینوا افکند نور خضوع و شعاع خشوع آن بزرگوار بر آن خاک تافت و بدین درجه
آن خاک پاک طاهر و مطهر گردید لهذا شفای از هر مرض است و امان از هر فقر است و علم هر جاهل
است و امان هر خوف است بلکه مظهر اسم خداست چنانکه در دعا است که یا من اسمه دواء و ذکره شفاء
و شفا در این تربت مبارکه است پس شفا و دوا است و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خبر

تدبیر و تطهیر در قوه بجایی میرسد که یک ذره ان بر هر چیز بکنبد فراخور احوال خود در اصلاح

شود امراض او را از بابی میسازد و دوا و را کاملی مینماید بطور یکه شفای امراض و اعراض از

هموم و غموم میشود و کجاست رتبهء خاکی که بتدابیر فلسفیه صفا یابد تا خاکی که بتدابیر الهیه نور

بها گیرد و الحق که این خاک پاک العطر بگوشت و خون امام کردیده است پس هر رتبه اعلا از برتر

و تربت هیچیک از ائمه و انبیا سلام الله علیهم بان نمیرسد و الحق ان بقعه بقعه از بقاع جنت است

پس سجود بر ان خاک ثواب عظیم دارد و در دیگر تحریص و ترغیب بسجود بر تربت حسینیه این کی

خداوند میخواهد قدر و منزلت و جلالت شان و عظمت انحضرت را بر خلق ظاهر سازد و با نکه

نیز دیگر وقتی که خلق تقرب بجناب اقدس جوینید باید سجده بر ان خاک پاک نمایند بلکه عوض سنگ که

سجده بر خاک رواست اکثر بجهه انکه خاک کربلا در غیب زمین مانند جان در غیب بدن از این جهه

میفرماید کل ارض کربلا افضل انجم و سجده بر ان بنزد ان کرد خاک کربلا است چنانکه در حدیث وارد

شده است که السجود علی طین قبر الحسین علیه السلام ینور الی الارضین السابعة و من کان معه سبحة من طین

قبر الحسین علیه السلام کتب مسبحا و ان لم یسبح بها سجود بر خاک قبر امام حسین علیه السلام هفت زمین را

روشن میسازد و هر که او تسبیح باشد نگوید و در این مقام هم عین تقریرست **فائدة**

و اما سر اوقات پنجگانه بطور اختصار انست که خداوند در این عالم از جمله چیزهای که بجهه قوام و نظام

عالم افریده یکی روز و شب است و از برای این چه اوقات کلیه و جزئیه قرار داده است و از جمله اوقات

کلیه

کلیه یکی وقت زوال است که عین کمال نور و غایت ظهور است و از این جهت ان ظهر خوانده شده

دیگر وقت غلبه ظلمت و عین قوت انست و در مقابل زوال افتاده است و ان نیم شب است

و اما وقت عصر ابتدای ضعف سلطان نور است و اغاز ستر و فتور از نیم شب با نطرف ابتدای ضعف

سلطان ظلمت و ستر و کثرت است و از این جهه در نیمه شب عمود از نور موید میشود و اطراف اسمان

روشن میسازد و وقت مغرب اخر وقت سلطان نور و ابتدای طلیعه جیش سلطان ظلمت است و مقام

تلاقی فئتین و غلبه لیل است و وقت فجر نیز در مقابل افتاده که ابتدای ظهور طلیعه جیش نهار و فرار

جنود ظلام از عرصه روزگار است و این پنج وقت در هر عالمی بصورت خاص جلوه دارد و اگر ان را

در عوالم بالا عرض کنم از فهم عوام برتر و از دو سخن گر از میشود و عالم اکبر در شمس و جهه بر کرد

ارض ملاحظه نظر کنند و عالم بعالم فرد ایم بالاربعه اوقات پنجگانه را استخراج نماید و لی

حال سخن عوامانه است پس عرض کنم این اوقات کلیه عالم است و شارح حالات غیب و شهود

و وقت ظهر انست و قدرت خداوند انوقت را افریده و قدری سابق بر ان نگرد و بنده و

دال وقت مبدا است و لو ساطعه کفتند بجهه انکه افتاب هر عالمی در این وقت در کمال ظهور است

و این وقتی که هر چیزی در این مقام خدا را تسبیح مینماید و در هر چیز در این زمان مشغول میشود

و فیضهای خداوند فرود می اید و نور خداوندی در این مقام در کمال ظهور است که الکون فی الظهور و اللیس

لکن حسن یکون بهم معظم لکن و از این جهه مستحب است بنده در این وقت بگوید سبحان الله لا اله الا الله

والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا پس در این وقت

که نور خداوند در کمال ظهور است و ابواب فیض و رحمت باز و عنایت کردگار مساز باید

بنده در مقام عبودیت ایستد و طلب رحمت نماید و آینه قابلیت خود را در برابر آفتاب فیض نور

الهی باز دارد تا جلوان آفتاب به پای جهد او را روشن سازد و ظلمت خودبینی و خودستایی را زایل

از آینه قابلیت او بپردازد و معنی صلوة همین است که شخص خود را بنور خداوند وصال نماید

و بانوار عنایت پروردگار اتصال یابد و این ظهر ظاهر این عالم که در آن وقت آفتاب به اوج

کمال میرسد و اقطار عالم را روشن میسازد لیکن ظهر باطنم و وقت باطن است و آیت اول

وقدرت کامل خداوند در عالم ایجاد را آفریده و انتشار این نور و کمال و ظهورات نور و عظمت

و جلال کبریای خداوند است و همین نور جلوه نور خداست که در این عالم پیدا است چنانکه نور آفتاب

از نور کرسی است و نور کرسی از نور عرش و نور عرش از نور از نور حجاب خداوند که در باره بالای

رتبه عرش است و همچنین بنده در وقت زوال تابش آفتاب عصر علم را فرا میگیرد و آن نور خداست

باید که بنده بواسطه صلوة که از وصل و اتصال است خود را بنور خداوند وصال نماید و خدا را

بواسطه مشاهده انوار عظمت و جلال و کبریای الهی تسبیح و تقدیس گوید و از همین جهت است

نماز ظهر متعلق بوجود مسعود حضرت خاتم انبیا صلوات الله وسلامه علیه است چراکه از انقدر که نور

خداوند از پای وجود مبارک آن بزرگوار ظاهر بود و ظهور از اجاد جلوه نمود و همچنین حکمت خداوند جهان

اقتضا

اقتضا کرده بود و حکمت پروردگار بر این جاری شده بود که شب بر روز سبقت گیرد و ظلمت بر نور

استیلا یابد و ظلمت را جولانی در دست و بهره و بهره بر دو چنانکه شاعر گوید زمیر قافله راه گاهی

شاعر

تعاقب شرحات * که به نصیب نا بنده طعان طریق * و خواست که این واسطه بینه علم

قوی سازد و نعمت بر مومنان تمام گرداند و ضعیفان نهار از اینکه بچشمان هزار ملک رسانیدن

بر آفتاب که در نیا او را جذب نماید و بجانب مغرب کشانند و در پس کوهسار نشانند

پس هر شعاعی از آفتاب را بچهار ملک گرفتند و بسوی مغرب بردند و چون آفتاب از وسط

السما مایل شد در تابش و نور آفتاب ضعف و فتوری حاصل گردید پس چنانکه خداوند

در کمال بها و استحکام ظهر یقین آفتاب را آفرید در این وقت ظن را آفرید و این وقت اول

نشئه ظلمت بود و نور آفتاب قدری با بی ضعف و فتور گردید پس خداوند در این وقت نماز عصر را

قرار داد که جبر کسران ضعف نماید و خیالات و توهمات و ظنون را بر اندازد و بنیه علم

قوی سازد و همچنین حکمت پروردگار و مصالح قدرت کردگار بر این قرار گرفته بود که بعد از اظهار

بجهت مصالح بسیار نور بر ظلمت استیلا یابد و ظلمت جولانی زند امر فرمود تا آفتاب را بجانب

مغرب کشانند و در پس افق و حجاب خفا پنهان دارند پس از این جهت ظلمت قوت گرفت

و نور مقهور ماند ولیکن مضمحل نگردید و لکن بسرحد اضمحلال رسید و این وقت هم ایلاج

و مقارنه نور و ظلمت و وقت حصول شک و شبهات است و همچنین وقت تساوی نور و ظلمت بود

وغروب مبدء ظهور مبدء ظلمت بیشتر عالم فاسد میکند و حرارت عالم زایل میشد لهذا خداوند
نماز را واجب کرد تا بنده که بیشتر روزگار را پاس دارد و بدل ما یتحلل کرده طبیعت را از
نفع نیفکند بعد چون افتاب بکلی در پس حجاب و استار رفت و در زیر عرش خداوند بسجده نهاد
و از تصرف در عالم باز ماند یوم غشیان چنانکه خداوند میفرماید یغشی اللیل النهار و در این
وقت خداوند چیزی را افرید چنانکه در وقت ظهر نقصانی را افرید و نماز در این مقام فریضه فرمود
تا بنور تابش خویش ظلمات را برطرف سازد و بحرارت ذکر خود کثرات را منعدم نماید
چون جنود ظلمت عرصه افاق را فرا گرفت و قوای سفلیه نزدیک بمطلان رسید و بنیاد روزگار در
معرض تزلزل و انهدام گردید خداوند وجود عمود فجر را ساطع ساخت تا زنگ کدورت
از اینه قابلیت عالم پرداز و عرصه روزگار را روشن و منور سازد و شجره خبیثه ظلمت را
از ساحت افاق براندازد و در این وقت نماز را واجب ساخت تا شکرانه نعمت پروردگار نمود
است که خداوند میفرماید فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و میفرماید ان قران
الفجر کان مشهودا یعنی قران فجر که نماز فجر باشد مشهود است یا معنی که ملائکه شب در ان وقت
منصرف میشوند و ملائکه روز بسر خدمت می ایند و هر دو طایفه نماز صبح را ملاحظه میکنند و گواه
میشوند و این روز ابلیج است [illegible] ابلیج روز در شب چنانکه وقت مغرب وقت ابلیج شب در روز
است خداوند میفرماید یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل مجملا از انچه عرض شد ظاهر امد که این

اوقات

اوقات پنجگانه که اوقات نمازهای که اوقات نمازهای پنجگانه است اوقات کلیه عالم است
و مبادی اوقات و شارح احوال ایجاد است و محل قدرت خداوند است چون وجود خداوند
را است واجب اگر چه کلیات باید به بیان و از این جهت باید در این اوقات بصلوة که قرب و صله و خدمت است
متوسل گردید است شد و بجهة انکه عالم هم از این کلمات فی الجمله بهره برد و بطور اشاره عرض میکنیم
که از برای این کلمات نیز مظاهر است که هر کس بر سر سیر افتاب صعود بر کره عالم ایجاد مطالع
شود تنزل و طریقه عالم را مانند اندازه حصول این اوقات اگاه خواهد شد و هر یک از این
اوقات پنجگانه در نزد عالم دلیل عالمی از عالمهای وجود است اما ظهر دلیل عالم جبروت که
عقل باشد و ان اول زوال افتاب و جهه بسوی مغرب حدوث است و عقل اول ما خلق الله
است و از این جهت گفتیم که اول و قسمی که خداوند افرید ظهر است و عصر دلیل عالم روح است
و برزخ ما بین ظهر و مغرب است چنانکه روح برزخ ما بین عقل و نفس است و عصر برزخ
وجود است و جهی از او متصل بظهر است و در کمال حرارت است و در جسمانی و نیابت و جهی
متصل بمغرب است و بارد و ظلمانی است و مغرب دلیل عالم نفس است و حالت نفس در این وقت
بین بین است و عشا [illegible] دلیل عالم طبیعت است و هنگام کثرت و موت است و مجمع
و دلیل عالم [illegible] است و این اشارات [illegible] است و چون این عوالم کلیه وجود است و بنده دارای این
مراتب باید بشرایط بندگی بپردازد و صورت همه عبادات در نماز است لهذا شارع در این

[illegible]

اوقات پنجگانه نماز را مقرر فرموده و خضوع را فریضه نمود اینما تمرین عامیانه عرض میکنم که چون

انسان باید پیوسته در عبادت باشد و نماز هم اشرف عبادات است لهذا در کلیه اوقات که

معرفت آن از برای هر کس ممکن است نماز را مقرر فرمود تا قیام بعبادت نمایند مثلا که وقت زوال

هر کس بواسطه علامات متعدده تمیز میدهد و عصر هم چنین است و وقت مغرب نیز بواسطه غروب

قرص و اقبال فجر و زهاب حمره مشرقیه واضح است و وقت عشا هم بواسطه اشتباک

نجوم دانسته میشود و صبح نیز بواسطه طلوع فجر بر غالب خلق آشکار است پس باید بنده در این

اوقات کلیه وا نمود قیام بعبادت نماید و خود را بنور صلوة و صفای آن روشن سازد و سایر اوقات

بسایر چیزها بپردازد که بدان واسطه در این اوقات متمکن از عبادت بشود و چون قدر کافی

از سر اوقات در این مختصر کلمات کافی است بجهت تمامیت سخن مائده دیگر بعنوان تبرک آورده

است او را در باب مائده سماوی بدانکه چنانکه سابقا بیان کرده که صلوة جلوه حقیقت محمدیه و انوار ائمه سلام الله علیهم

اطهار است لهذا عرض میکنیم که اشرف این نمازهای پنجگانه ظهر است و نماز ظهر از برای چهار نماز

دیگر بمنزله قطب است از برای کره و عرش است و او است باعتبار صلوة وسطی که خداوند میفرماید حافظوا علی

الصلوات والصلوة الوسطی و چنین وسطی است قطب و محراب است و عقل که قلب عالم ایجاد است در روز

چنانکه فرموده اند العقل وسط الکل و هر قلب لامحاله در وسط است خانه کعبه در زمین عالم قطب زمین

در بعض از روایات نماز ظهر بمنزله قلب است و در قلب نهار واقع است و در وقتیکه آفتاب بوسط السماء

میرسد

میرسد و سایه هر چیزی زایل میشود و نور آفتاب بکمال قوت دارد و عالم از کمال حرارت

آفتاب و قوت تاثیر نور با نهایت حرارت و سخونت است و باین جهات نماز ظهر منسوب بحضرت رسول

خدا است صلی الله علیه و آله چرا که عصر آن بزرگوار عصر ظهور انوار دین و انتشار و آثار این دین و آفتاب

نبوت در بالای سر رعیت بعد و زبان قلوب اطراف و جوانب عالم بحرارت شریعت وجود

با برکت آنحضرت روشن و گرم بود و خود آن بزرگوار ظهور خدا و ظاهر پروردگار بود و این دین

و این کمال بروز و ظهور در شدت و سایه کفار و ظلمات و حجت منافقین کفار برطرف و فانی

شد لهذا در آیت خداوند قسم بآفتاب منور کرده والشمس و ضحیها یعنی قسم بنبی رسول الله

صلی الله علیه و آله و دین آن بزرگوار و نماز عصر تالی نماز ظهر است و خلیفه او است و در روز وقتی

است که آفتاب از سمت الرأس میل کرده و چیزها را سایه فیء شد و سایه هر چیزی مثل وی

او گردیده است و نور و ظهور آفتاب ضعیف و فتوری حاصل شده و غبارها و ابرها که بواسطه

حرارت آفتاب از صبح تا زوال از زمین بالا رفته و در مابین آفتاب و زمین ایستاده نور

آفتاب را ضعیف گردانیده و حجاب چهره شمس اطلع و بادها و طوفانها برخاسته باین جهات

نماز عصر منسوب بحضرت امیر سلام الله علیه است چرا که خلیفه و تالی پیغمبر است صلی الله علیه و آله

و چنانکه خداوند میفرماید والشمس و ضحیها والقمر اذا تلیها یعنی قسم بمحمد و قسم بعلی که

وقتیکه تالی و خلیفه رسالت شد و میفرماید والعصر ان الانسان لفی خسر یعنی قسم بعلی یا بعصر آن بزرگوار

که ابوکر نسیان عهد ولایت کرده است در خسارت و زیان است و در عصر حضرت علی علیه السلام

و غبارهای حقد و حسدهای منافقان طغیان کرد و آفتاب نبوت از سمت الرأس زایل شد

و از سرپرستی مردم رخ برتافت و انوار و ظلمت مساوی هم گردید و در شرع تغییر و ضعف و فتور

بهم رسید و لعمری بخفا گذارد و وقت مغرب وقتی است که قرص آفتاب از انظار پنهان گردید

و نوران کلیة از عالم مخفی گشته و همین قدر است که شفقی بر جا است و اندکی هوا روشن

و از اینجهة مغرب منسوب بحضرت فاطمه سلام الله علیها است که بعد از ظلم و عدوان اهل غرور

و طغیان و اذیت و قتل آن برگزیده خلاق نور نبوت بالکلیه پنهان گردید و ظلمت فتنه و شرار

آشکار شد عرصه آفاق را فرا گرفت و شفقی بر جا ماند و اندکی نوری از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله

و این که خداوند قسم بحق شفق منیره که فلا اقسم بالشفق یعنی چنان نیست که گمان کرده اند قسم

بحق شفق و مراد حضرت فاطمه و عصر آن بزرگوار است و نماز عشاء در وقتی است

که ظلمت و دیجور عرصه عالم را فرا گرفته و ظلمات لیل از هر طرف متراکم خواسته و شفق و آفتاب

پنهان گردیده است و تمیز را از چاه اشکال گردیده و جنود ظلمت در اطراف زمین منتشر

گشته و بدین جهة نماز عشاء منسوب بحضرت حسن مجتبی است چرا که در عصر آن بزرگوار بواسطه

غلبه کفار و اشرار کار بنهایت دشوار شد و امر نبوت و ولایت و دین و شریعت بطلان

گردید و جور و طغیان اهل بغی و عدوان بنهایت رسید اینکه خداوند از آن احوال

و اوضاع

و اوضاع خبر داده است که واللیل اذا سجی یعنی قسم بحق حسن وقتی که در عصر آن بزرگوار

ظلمات اکفار و اشرار [illegible] به وجهی نهان گردد و واللیل و ما وسق قسم بحق حسن و آنچه از علم و فضل

و آثار واضحات خویش را پنهان ساخته و بدشمنان خویش ابراز نداده و نماز صبح وقت فجر

[illegible] آغاز زوال است و طلیعه جیش اصحاب نهار را اهتمام پیروزی و اقبال

و خیط ابیض فجر از خیط اسود و لیل ظاهر شود و اساس مجد و [illegible] نهار آشکار میگردد و قاعده ظلمت

با انتها میرسد و اندکی [illegible] روشنائی شمه را می یابد [illegible] ظلمت [illegible] و افتضاح

ظلمت مشهود می گردد و از این جهة نماز صبح منسوب بحضرت سید الشهدا علیه السلام است زیرا که

بعد از اینکه آن بزرگوار غلبه جهالت اشرار و اکفار فرقه غدار را بنهایت دید و لیکن آنجناب هم

شریعت را و دین و سنت و آئین از میانه کناره کنیدید و نام و نشان نبوت و ولایت برطرف گردید

آن وجود مسعود میان همت بربست و بنیاد اهل فساد بر هم شکست و فضایل و مقامات را ابراز

داد و جان و مال و فرزند و عیال خود را در راه خدا نهاد و مقهوریت و مظلومیت و بطلان

مخالفین را اظهار فرمود و آنکه خلق چشم بنور هدایت گشودند و راه و رسم شریعت را بنظر

در آوردند و خیط ابیض اسلام از خیط اسود و کفر آشکار گردید و شعاع صبح صادق حق از پس

پرده ظلمت باطل بر دمید که خداوند از آن بزرگوار آن ظهور و آثار خبر فرموده است که

والفجر و لیال عشر والشفع والوتر یعنی قسم بحق فجر که سید الشهدا است و شبهای ده گانه

ائمه هدی بعید و مقهور ایمان جبر و جفا و شفع و وتر که حضرت امیر و ریحان حضرت و حسین و منظور
اختصار است بهمین قدر اکتفا می‌شود مائده مستمادیه و از جمله مقدمات نماز امر قبله است
و در این مقام هم باختصار عرض می‌شود بدانکه خداوند معبود است و خلق عابد و عابد باید
در حین عبادت رو بمعبود نماید و آن سمتی که عابد رو بآن جهت نماز سمت دارد خطاب معبود
نماید قبله و جهت عبادت او است و چون خداوند در جهتی از جهات نیست تا خلق رو بآن
جهت نمایند و با خداوند خود زبان خطاب گشایند و شخص که در جهت است قادر نیست که روی
بسوی جهت نماید لهذا خداوند عالم محض جود و کرم در این عالم ظاهر که نمونه از عالم غیب
است جهتی از جهات را برگزید و آن جهت را جهت عبادت و قبله خلق گردانید تا رو بآن سمت
نمایند و جبین نیاز بر خاک مذلت سایند و آن جهت خانه کعبه است که قبله عالم و عالمیان
و جهت عبادت خداوند منان است و چون بنده را مراتب بسیار است و در هر یک از مراتب
باید بلوازم بندگی خیزد و در همه مراتب معبود علی الاطلاق خداوند است و او در
هیچیک از آن مرتبه‌ها بجز خداوند نمی‌رسد لهذا بنده را در همه عالم‌ها جهت عبادتی است که بآن
مرتبه رو بآن جهت دارد و خداوند خود را در برابرش است پس ظاهر عبد متوجه کعبه است
و باطنش متوجه باطن کعبه و باطن باطن او متوجه بسوی باطن باطن کعبه و چنانکه همه مراتب آن
در غیب این بدن پنهان است همچنین همه مراتب قبله در غیب این کعبه پنهان است بلکه گفته
شعر

شاعر **شعر** کعبه گر مقصود جسم آمد تو ای مقصود جان ٭ صورتی در زیر دارد هر چه
در بالاستی و مثل این حکایت آنست که چون روح غیبی از جهات و سمت اعضا بیرون است
بعد و اعضا لابد از توجه بجانب روح و استمداد از او بعید لهذا روح نهانی قلب را که
در عالم اعضا جهت خویش و قبله اعضا قرار داد تا همه از اطراف رو بجانب قلب نمایند
و از آن جهت عرض حاجات را بروح نهانی کنند و از او استمداد جویند و بنابر آن مبلغ عرض
اعضا با اعضا و جوارح فرمان داد که هر یک از اعضا که بخواهند بجانب من رو کنند و با من
گفتگو نمایند رو بسوی نیاز بجانب قلب دارند زیرا که در عرصه ملک بدن مرا جهتی نیست که رو بآن
جهت محصور باشم و من در همه جا حاضر و ناظرم و از جهت خارج و اعضای صاحب جهت را ناگزیر
در کار است و سمتی لازم و آن جهت برگزیده و سمت پسندیده من قلب است و چنانکه
که قبله انوار است بسوی نار و چون انوار در جهت بودند و جهت ممکن از توجه باتش نبودند
و لهذا آتش پنهان محض عنایت و احسان شعله آشکار صاحب جهت را جهت توجه بجوش
قرار داد و در عرصه انوار ندا در داد که حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره یعنی در هر کجا باشید
رو بجانب شعله کنید او مبدء ظهور است و فواره نور و قبله حاجات و جهت طاعات و
از انظار بیرون است و از حوصله ادراک افزون حال چون بندگان آشکار و نهان
بعلت عدم مناسبت با خداوند سبحان از تلقی و توجه بحضرت رحیم رحمان محروم بودند با ناگزیر

انوار جلال و عظمت رب العزة معدوم چنانکه می فرماید ان لله سبعین الف حجاب لو کشف
واحدة منها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه لهذا از برای خلق در عالم نیز در
حال عبادت جهت ظاهری قرار داد و آنجهت غیر از معبود است و معبود خداست و از آنجهت قبله عالم
و عالمیان است وسیله خلق بجناب خداوند رحمان و مسجود جود است نه وجه معبود و تجلی اقدس است و نور
اکرم خداوند عالم و بدون توجه بجانب القبله باطن طاعت و عبادت و توجه بقبله ظاهر [illegible]
مجملا بفهم این مسئله تحقیق از حوصله بیرون است و مقصود آنست که با جمال بدانی که از برای اقلیم ظاهر
باطن است و شناختن آن محض خواص است و قبله ظاهر کعبه است و مکه یکی از زمینهای طیب طاهر است
و در عالم زمینهای طیب طاهر اشرف از همه انها حایر سید شهدا است بعد زمین کوفه است بعد
مدینه بعد مکه بعد بیت المقدس و از همه بالاتر حایر سید شهداست و از همه پست تر بیت المقدس
و حایر بمنزله باب است از برای کوفه و کوفه بمنزله جانست از برای مدینه و مدینه بمنزله جانست از برای
مکه و مکه بمنزله جانست از برای بیت المقدس و شرافت کربلا از زمینها از جهت امهات و زمین کربلا
ابو القری است و زمین مکه ام القری است و پدر اشرف از مادر است و علاوه زمین کربلا از کوفه
و کربلا مقام نور است و مکه مقام رحمت و همه زمینهای طیب و طاهر از این نور و رحمت آفریده
شده اند و پدر انها نور است و مادر انها رحمت یکبه بزبان دیگر گفته میشود که در عالم عقلیات
ارض طیبه بیت المقدس و مکه و مدینه و کوفه مظاهر ارکان چهارگانه عرش اعظم خداوندند

و زمین

و زمین حایر بمنزله رحمان مستوی بر ارکان انهاست و اینها بمنزله طبایع چهارگانه اند
و حایر بمنزله طبیعت خامسه است که ما از ان تعبیر بمزاج میاورند و زمین مکه بقاعا علاکه زمین کربلا
مردان افتخار میکنند افتخار کرد خداوند فرمود ای زمین مکه فخر مکن و ارام بگیر که اگر زمین کربلا نبود
ترا نمی افریدم پس بمقتضای الرجال قوامون علی النساء ابو القری اشرف از ام القری است و اما روح
همه زمینها است و روح اشرف از بدن است و جان بالاتر از تن و کربلا پیش از همه زمینها [illegible]
شده است بیست و چهار هزار سال و مراد از این بیست و چهار هزار سال بیست و چهار مرتبه است که از
هر مرتبه تعبیر بسال اورده اند و زمین حایر ارض جنت و رضوان است و مقام انقطاع عقل است
مجملا با این شرافت مصلحت نبود که حایر و کوفه و مدینه قبله شود و حکمت این فقره بسیار است و از جمله
انست فرمایش حضرت صادق سلام الله علیه در جواب سائل که عرض کرد که زمین کربلا با انکه افضل
از زمین مکه است و اعلی از ان چرا قبله و مقصد حاج و عمار نشده است و زمین مکه اینطور شده است
با انکه از کربلا پست تر است فرمود که حضرت امیر علیه السلام فرمود که اگر زمین کربلا مقصد امر [illegible]
در حد بعد ظلم قدم او کجا بود و این جواب صریح در این است که اگر مصلحت نبود که قبله شود کربلا
اما القبله [illegible] مجملا علی الحاله حکمت مقتضی است که قبله ظاهر مکه باشد و بر نهار دیگر نمایند
که مکه از برای ایمان بمنزله قلب است و ابدان بمنزله اعضاء ان قلب و اگر جسد روح نباید بجای دیگر
باشد چرا که اگر روح توجه بمکه نماید بسر بکون ان عبادت کرده است و عبادت بسر بکون بالاخره [illegible]

مجملا کربلا بمنزله پدر است و مکه مادر و بیت المقدس بمنزله مرضعه است و ابدان خاکی بمنزله
اطفال پس بمقتضای دحیت الارض من تحت الکعبه همه ابدان از خاک است و بمنزله اعضا است و
قلب خاک کربلا مکه است و اعضا از فضای طینت قلب آفریده شده است و جمیع شأن ام القری از اصل
ازین جهت که حق سبحانه و تعالی اولاد کا تربیت نماید و محتاج الی العقد کرده است این نفوس جزوی
اطفال و در زمان مرضعه ارتضاع جستند و رو بجانب بیت المقدس کردند و اکثر در اوائل اسلام
مردم انس به یهودیت داشتند بعض آنها که مثلا شرح کبیر داشتند و آنها که بت پرست بودند در
قید این صحبتها نبودند و از این جهت مردم میلی به بیت المقدس داشتند لهذا قبله خلق بیت المقدس
بعد بعد که قدری بنیهای مسلمانان و اطفال الی اعتدال نضجی گرفت مامور بتوجه بجانب مسجد الحرام شدند
و از دامان مرضعه بدامن مادر آمدند و در حضانت او خو استند و مخفی حال اکتساب الاربعین
منوال خواهد بود تا وقتیکه بنیهای ایشان نضج کامل گیرد و طبایع ایشان انس به پدر پیدا کند پس
احتمال کلی دارد است که خداوند در حرمت حق ایشان امور فرماید که کربلا را قبله خود کنند
و توجه بجانب او نمایند و این ظاهر بیان بود و اگر قدری فهم خود را اطرافی دهی عرض میکنم که الان
هم قبله حایر سید الشهدا است سلام الله علیه و مقصود از توجه بکعبه توجه بحایر است باین نظر زاوی
بمنزله انسان است که از بدن آن قلب است که کربلا است و صدر است که ارض کوفه است و دیگر
آنکه مدینه است در خیاره و وجه است که زبان مکه است و ظهور وجه در خیاره است و دیگر

توجه

که توجه بقلب زاید نماید رو خود را بسمت خیاره زاید می کنند پس توجه بقلب جز بتوجه خیاره
نشاید و توجه بکربلا جز بتوجه بمکه نشاید و توجه بمکه توجه بکربلا است پس قبله و قلب آفاق کربلا است
و ظهور آن قلب در مکه است و از اینجهت که مکه ام القری شده است و جای ظهور اصل است و اینکه میفرماید
زمین آن زیر مکه پهن شده است و نمی فرماید از زیر کربلا پهن شده است ظاهر بسبب آنست که اولاد در حکم
مادر بیرون می آیند اگرچه مادر آنها از صلب پدر است و باطنا بسبب آنست که کربلا مبدا اجمال است
و مکه مبدا تفصیل و تفاصیل ارضیه باید جمیع در تحت مبدا تفصیل باشد نه مبدا اجمال و ذکر
نسبت و ذکر حضرت سید الشهدا است و کوفه ذکر حضرت امیر سلام الله علیه و مدینه ذکر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و مکه ذکر خداست پس نسبت آن سه زمین بمکه نسبت قرآن با ائمه اطهار است یعنی
اگرچه شرف افضل قرآن می باشند بلکه موافق حدیث مومن اشرف از قرآن است و لکن علمای الظاهر
قرآن نور تجلی است و ذکر حضرت ائمه هم از قرآن احترام منظر بودند و در تعبیر کربلا در عالم ارواح
مظهر رکن اول ایمان است و سر توحید در آن مقام ظاهر شد و مدینه این مقام و حریم ایمان
و کوفه این مقام سیم و مکه این مقام چهارم و باب الابواب است و خلق باید بجهت قصور مقام
از این باب توجه نمایند پس رکن اول باب هدایت و نجات و وسیله فیض حیات و ظاهر
پروردگار و خیاره کردگار و دست رس خلایق و ظهور خالق و قبله آفاق و وسیله اهل
وفاق و مسجد الحرام و مطاف خاص و عام و آن مقامات دیگر از اشاره و ایما برتر است و افضل مقام بر

مثنوی

دیگر وزیاده بر این غرض نتوان کرد چراکه دیوار کلا موشهاست و موشها را گوشهاست **مثنوی**

بیت

موش دیوار کلین گندم ربا است موش این جدار آن سخن چاپلی و دغاست بس **بیت**

تتمیم

خاموش که قصه گفتنی نیست ور گفته شود شنفتنی نیست **تتمه** بدانکه خانه کعبه قبله اهل

مسجد است و مسجد قبله اهل حرم و حرم قبله دنیا و اگر در سایر بلاد رو بجانب کعبه نمازگزاری در

مابین تو و کعبه [illegible] بسیار است و در ساکنان بشمار رو هر آنچه در میان تو و کعبه است از برای

و منازل صحاری و جبال هم در پیش روی تو اتفاق افتاده است و در سمت قبله تو است و تو در

خانه خود رو بدیوار خانه خود کرده می گویی رو بسمت کعبه است و روی بجانب قبله کرده است

میگویی پس قبله تو سمت کعبه است و مسجد و حرم بلکه [illegible] ان شاء الله خداوند جل

منازل و مال رونق و رفیق موافق روزی فرماید و از برای موسم از وطن بیرون روی یا

و خود را بکعبه معظمه رسانی و الوقت رو بخانه کنی و از هر طرف بایستی و خانه را قبله نماز

تو صحیح است و الا الآن که در ملک خود وطن داری و اسباب استطاعت از برای تو نیست از دور

خانه و مسجد و حرم بکعبه محروم [illegible] تکلف کردم هم همه شرات و سمت قبله تورا کافی است چنانکه

خداوند میفرماید حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره

و یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و این بیانات بعض ظاهر و کاشف از باطن باطن تصریح

بان جایز نیست چنانکه امام علیه السلام میفرماید انی لاکتم من علمی جواهره کیلا یری العلم ذو جهل فیفتتنا

فیفتتنا ولقد

ولقد تقدم فی هذا ابو حسن الی الحسین ووصی قبله الحسنا ورب جوهر علم لو ابوح به

لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا ولاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یاتونه حسنا

مائده

وصلی الله علی محمد وآله الطیبین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین والحمد لله رب العالمین **مائده**

سخن در اسرار ارکان نماز است و از برای آن انواع بیان [illegible] در نهایت

اجمال عرض میکنم که نماز در ابتدای خلقت نور مکنون بود [illegible] و برتر از چند حجب

و لبث قرب عالم وحدت و اضمحلال و تعدد و کثرت در نهایت بساطت و اجمال

و حامل اسم الله متعال و جمیع حکمت بالغه الهیه بقدرت کامله ربانیه بجهة اظهار قدرت کامله

ایزدی و ابراز حکمت تامه خداوندی نعمت بی نهایت و بدایت سرمدی مقتضی کردید نوبت آن اکبر

که خداوند تعالی و تبارک مقتضیات آن نام مبارک که صلوة حامل اوست در عرصه امکان

و ساحت اکوان آشکار و عیان کرداند و فیض بی علت غیر [illegible] در سر آن [illegible]

اکرم را حامل اسم واحد اعظم بود چهارده هیکل اجمالی اکمل مشهود و فرمود یا آن [illegible] حیات

در رحمت بی چهارده نهر جاریه قرار داد و یا آن نهال صاحب اجمال که چهارده شاخ جلالت

و جمال تفصیلی داد و این درخت همایون شجره زیتون است که خداوند میفرماید من شجرة

مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار و کذا این نار نار

مثبت است و این زیت قابلیت و این شجره با برکت در نام صلوة است و صلوة

در صلوة بحسب تاویل اشاره بعقول [illegible] است و در باطن اشاره بمقام نبوت و لام بر
تاویل اشاره بنفس کلی است و بحسب باطن اشاره بمقام ولایت و واو بحسب [illegible] اشاره
بجد و جد ظاهر و باطن نفس و بحسب باطن اشاره بجدید ظاهر و باطن ولایت است و جمله مراتب انسان
بچهارده معصوم [illegible] مشهور [illegible] که در شب از اصحاب [illegible] اگر مسند و حامل اسم اعظم و اما
و [illegible] در صلوة [illegible] اسم اعظم است [illegible] توحید است و صاد و لام و واو مانند [illegible]
و [illegible] مانند جان [illegible] دیگر در [illegible] از برای دلول هر یک از صاد و لام و واو [illegible]
لامت و ابواب و معانی و بیان و [illegible] دیگر که از وصف و بیان برتر است که انا الذی [illegible]
علی اسم و لا رسم با جمله باطن این کلمات از فهم عوام بالاتر است مجملاً نور صلوة پیش از
آفرینش آسمان و زمین و ستارگان و بروج و عرش و کرسی و لوح و قلم با نهایت اجلال و
و کمال در زیر عرش اعظم اعلی که مشیت است پنهان بعد و [illegible] در حقیقت [illegible] خدا [illegible]
تسبیح و تنزیه می نمودند و چون خداوند [illegible] اراده [illegible] نعت [illegible] نور
ساطع الظهور را بعوالم نازل گردانید تا آن نور را پس از بساطت و اجمال و تفصیل [illegible]
و باشراق نور و جلوه ظهور در عوالم و مراتب [illegible] فرماید پس [illegible] خداوند کریم
و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم [illegible] که بنام و حدانیت و عظیم
[illegible] اعوان و انصار بیرون از حصر و شمار و آن نور را نازل کردند تا [illegible]
کما تقدم

که آن مقام را شهرت بسم الله الرحمن الرحیم نامند و آن قبه ایست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
در شب معراج بجانب وی عروج فرمود و بدانجا اندر شد و مران قبه را چهار رکن است و در آن
چهار نهر جاریست و این انهار همان جنت است و انهار رکن اول آن قبه مبارکه که مجری آب غیر آسن
که خداوند در قرآن فرموده است و منبع جریان این نهر کوارای آب میم بسم است از بسم الله و در رکن
دویم مجری نهر شیر است که طعم آن تغییر پذیر نیست و منبع آن [illegible] بسم الله است از بسم الله و در رکن
سیم مجری نهر خمر است و منبع آن خمر میم رحمن است و در رکن چهارم مجری عسل مصفی است و منبع آن میم
رحیم است و آن [illegible] که [illegible] باین قبه مبارکه است بتمام وحدانیت است و همچنین صلوة باین
بلده طیبه نازل گردید بملائکه در آنجا بعد او را اتفق نمودند و قبل از فرود آمدن نور [illegible]
ذات [illegible] بی واسطه بی نزول و بعد منجمد گردید چهار رکن مفصل شد که رکن تکبیرة الاحرام
و رکن قیام و رکن رکوع و رکن سجود باشد و رکن [illegible] در مقابل رکن چهارم است که رکن
اسیر [illegible] آن بلده طیبه باشد پس هر که آن رکن را بشرایط و حدود بر پا دارد خداوندش
از عسل مصفی که صحت و شفاست [illegible] فرماید و رکن دویم نماز در مقابل رکن سیم است
و هر که این رکن را بشرایط و حدود بجا آورد و بخدمت قیام نماید خداوندش از شراب طهور
کوارا بنوشاند و رکن سیم است که رکن اسیر [illegible] باشد و هر که این رکن را بشرایط و حدود
بر پا داشت خداوندش در همه مراتب از آن شیر دل پذیر بهره دهد و در رکن چهارم
سیم در مقابل رکن

بالاتر از همه ارکان است و مقام فنای عبد و ظهور معبود است و بنده در ان مقام نیست و نابود
در مقابل رکن چهارم است که رکن اعظم اعلا باشد و اما نیت روح ساری در این بدن و مرجع
ستون این کیفیات چهارگانه و رحمانی مستوی بر ارکان این عرش و ان نیت عظم است
خارج و نه جزء اوست و جزئی بلکه این ارکان مانند تن است و نیت مانند جان در بدن و در بیرون
از عرصه ارکان است بعد از ان خداوند ان نور را بقریه مبارکه بعرش حریم فرستاد و از انجا
بکرسی و در باطن کرسی ابرار در بطن عرصه علیین او را باین صور مشخص در کتاب تفصیل داد و
و خلق را باقامه احد حد تکلیف فرمود فمنهم من امن و منهم من کفر و من کفر فان الله غنی عن العالمین

تنبیه چنین عدد ارکان نماز را اینقدر سابقا و لاحقا دانستی که جامع صلوة مظاهر نور
محمدی صلوات الله و سلامه علیه است و این ارکان است تفصیل ان نور که جامع است عرض میکنیم که بر حسب
اختلاف انظار و وجوه اعتبار هر یک از این ارکان است مخصوص از اشخاص ائمه اطهار یا مقام
از مقامات سادات چهار علیهم صلوات الله الملک الجبار است پس باعتبار رکن تکبیر الافتتاح
منسوب بحضرت امیر سلام الله علیه است و باعتبار رکن قیام و باعتبار رکن رکوع و باعتبار
رکن سجود منسوب بان بزرگوار است و همچنین است این ارکان بحضرت مجتبی و سید شهدا
صلوات الله علیهما تا حضرت قائم عجل الله فرجه و چون بنای این رساله بر اختصار است و تطویل و تفصیل
و ذکر ان و دلیلش منافی اختصار است لهذا باشاره کفایت رفت و اگر خود از روی حکمت تدبر
کنی

تدبر کنی بر وجوه مناسبت اگاه خواهی شد و چون این ارکان را باین چهار وجود مبارک منسوب
داری نیت ساریه در این ارکان منسوب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله است و این ارکان
بمنزله چهار ارکان عرش است و وجود نبوی صلی الله علیه و آله مانند رحمن مستوی بر عرش
پس نیت ساریه در این ارکان صاحب مقام رحمانیت است و اگر صلوة جلوه هر یک
از ائمه سلام الله علیهم خوانی این ارکان است مقامات چهارگانه ان امام علیه السلام است و در عبادت
که مقام امامت و ابواب معانی و بیان باشد و نیت مقامی است فوق این مقامات و از ان
تعبیر نتوان اورد و میشود که این ارکان است ارکان ایمان باشد یعنی توحید و نبوت و امامت
و ولایت و میشود این ارکان است مقام ارکان باشد و میشود که این ارکان است مقامات
کاملین شیعه باشد مانند نقباء و نجباء و حجج و جز اینها و بجز این وجوه نسبت و اعتبارات
و بعض از انها را نیز دانسته ایم و لکن ذکر این فقرات کلها منافی اختصار است پس همین قدر
منتبه گردیدن کافیست **مائدة** بدانکه در جهر و اخفات نیز اسرار بسیار است و بعضی از ان
اسرار فوق افهام عوام است لهذا ممکن نیست که ان وجوه در اینجا ذکر شود و اما چند وجهی که مناسب
این مقام است یکی از انها این است که نمازهائیکه در انها باید بجهر قرائت کرد نمازهای است در
اوقات مظلمه قرار داده شده است پس جهر بقرائت در انها لازم است تا مردم کنند اگر
جماعت را بچشم نبینند صوت ایشانرا بگوش بشنوند و مطلع گردند و ان نمازیکه قرائت باخفات است

مائده

[illegible]

و در روز قرار داده شد و مرور کننده آن در عالم با نهایت احتیاج بشنیدن آن نیست و این فقرات
چند مضمون حدیث بعد و ظاهر است الا انکه باید فی الجمله بیانی کرد که اسرار آن فهمیده شود
بدانکه سبب این فقره آنست که در صدر اسلام فرقه مسلمین بجهت عدم ثروت و مکنت بسیار شدید
فقر و فاقه دست رس بعض امور نداشتند و از انجمله در مثل این احوال اسباب کافی از ان مکنت
افروختن چراغ نبود و مساجد مانند امروز نبود که در آن قندیلها و چراغها افروخته شود و لهذا
از حد ول جنب مسجد و محراب پیدا باشد و مردم بدانند و حضور یابند پس باین جهت در صدر اسلام
سنت شده است که نمازهای شب را بجهر قرائت بجا آورند بجهت حکمتی که عرض شد و در روز چون احتیاجی
بجهر نیست پس سنت در همه عباد و بلاد جاری شد ولی اشکالی که هست این است که چگونه شد
که بجهت علتی جزئیه در میان جماعتی معین امری شایع شود بعد تا روز قیامت در همه عالم سنت گردد
علت آنست که چون اعمال از مبدأ فیاض جاذب اسباب و جهات هستند مناسب خصوصیات خود جاذب
روح خاصی است و هر یک از اعمال که نیک و صواب است جاذب روح الایمان و روح طیبه و نعیم مقیم
و رضای خداوند است و هر یک که شر و خطا است بر عکس است و چون آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله
بجا آورده است و دوستانش پیروی کردند از جهات طیبه است جاذب روح رضای رضوان
خدا است تأسی بآن بزرگوار نیز جاذب این روح است هم بجهت انکه آن عمل صورت خیر است و
جاذب روح خیر و هم بجهت انکه صورت تأسی و اقتدا است و اقتدا جاذب روح سعادت

و بهذا

و بهذا پس این سنت باین علت در همه است جاری اگر چه شب چراغ افروزند و نماز را
گذارند و سبب دیگر آنست که جهر بقراءت میبرد باطن بدن انسانرا چنانکه بتجربه رسیده
و بحکمت ثابت آمده است که سخن گفتن حرارت باطن را ضعیف میکند و خاموشی تقویت
حرارت میشود و در روز ظاهر بدن بتأثیر حرارت آفتاب و سر فضا گرم میشود و باطن سرد
چنانکه میبینی که ظاهر زمین گرم است و باطن آن مانند چاه و زیر زمین سرد و در شب بجهت
احتقان حرارت و انتشار برودت ظاهر بدن سرد میشود و باطن گرم مانند سطح و جوف زمین
پس در روز امر باخفات کردند تا حرارت اندرونی بفزاید و بتمام اعتدال آید و در
شب امر بجهر کردند تا باطن سرد شود و حرکت و سخونت اندرون باعتدال آید و باطن قلب بجمع باعتدال
نماید و اگر عکس شود میل و دوری از اعتدال خارج میشود و خداوند امر بعدل فرماید و از
اینجهة بر زبان جهر نیست چرا که بواطن ایشان بعلت غلبه برودت سرد است تمام در روز جمعه
اگر چه روز است امر بجهر فرموده لذا و نیز اسرار است عرفه و این اجتماع خلق از مؤمن و منافق
پس در این روز جهر مناسب است تا مؤمنین اوامر خدا را بشنوند و پند گیرند و منافقان
شرح حال خود را بشنوند و نواهی پروردگار را استماع نمایند و در حکمت ثابت است که روز جمعه
روز اجتماع کثیر و قضا و کثرت و ازدحام است و در روز تراکم است و تراکم موجب ظلمت و
شبیه شب میشود دیگران در جمعه آنست که آنها روز قوی و ضعیف و وضیع و شریف و نبیه و عاقل

و غافل و جاهل همه جمع شوند پس باید قرائت بجهر کرد تا مردم بآیات آفاق و انفس عبرت گیرند
و جمعه روز عبرت و تذکرت است لهذا در آن روز باید جهر بقرائت کرد و اگر چه بغیر جماعت باشد
و سبب دیگر موافق خبر آنست که اخبار بجهة آن بر قرار است که تا هر جا صوت نماز گذار میرود آتش
فرار میکند و بر صراط میگذرد و بجو رسیدن میرسد تا داخل بهشت میگردد و درین کلام اشارتست که اگر
انسان در نور معرفت باشد استیلای انوار خداوند و ظهور انوار الهی در روز مانع از تقرب
آتش است چرا که طبع نار بر خلاف نور است و آتش اگر چه آتش است اما تاریک و ظلمانی است چنانکه
خداوند عالم فرماید اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون پس آتش در شب بجهة
مناسبت با شب نزدیک میشود بخلاف روز و چون انسان در شب بقرائت و کلام خداوند جهر نماید
و حال آنکه خداوند در کلام خود تجلی فرموده است بجهة آنکه کلام خداوند نور است و بقدر یک صوت بجهر او دور
باشد نور از نار دور میشود و بجای جهت در شب امر بقیام و عبادت بیش از روز است تا آتش از
انسان دور شود و سبب دیگر آنست که شیاطین در شب بسیارند و در روز بجهة غلبه نور کم و خوف غلبه
شیاطین در شب بیش از روز است پس باید در شب جهر بقرائت کرد که جنود شیاطین فرار کنند
و چنان شود که مانند روز در مقام انوار خداوند هستند اما نمی بینی که در روز خسوف و کسوف
مردم امر بنماز کرده اند و سبب آنست که انوار خداوند از وقت پنهان میشود پس باید نماز کرد تا نور

نماز

تا نور نماز جبر کسر خفای انوار کرد و اما روز جمعه بجهة اجتماعی که موجب تراکم است موجب ظلمت است
باید جهر بقرائت کرد تا شیاطین فرار کنند و آتش دور شود و در روز جمعه روز جمعیت ابرار و روح است
کفارتست و وجه دیگر آنست که نهار باز اعالم انوار و ظهور نور عظمت و جلال و کبریائی ملک جبار
و در انتقام کرده اینست بادم میرود و اصوات خاموش میگردد چنانکه فرماید خشعت الاصوات
للرحمن فلا تسمع الا همسا لهذا باید در روز جمعه جهر نشود بخلاف شب و نماز ظهر منسوب بعالم
جبروتست که عقل باشد و محل در زد و ظهور عظمت و تابش انوار جلال و قدرت ناید
و پنهان و خاموش و حیران است پس زبان عقل در آن دهان فراموش کرده از نطق و بیان است
لهذا اظهر وقت اخفات است و خشوع اصوات و نماز عصر منسوب بعالم ارواح است و این مقام
اگر چه فی الجمله حجاب وجود ممنوع و کثرت و شهود است الا آنکه بعلت قرب بعالم عقول است و این
در کمال رقت است و کثرت آن نزدیک بوحدت و مقهور در حکم عالم عقل است لهذا باید
قرائت با خفات باشد و اما نماز مغرب منسوب بعالم نفوس است و عالم نفوس که نزدیک
بعالم ارواح است و مقام ارواح نزدیک بعالم عقل لهذا اندک روشن و آشکار است
و برزخ مابین ظلمت و انوار و تعلق کثرت است اینست که عالم نور و وحدت و ظهور ربوبیت
در کمال ضعف و قصور است پس اول وقت استیلای ظلمت و ظهور کثرت است و اهل عالم
بجهة کثافت آنست و ظلمت توبیت جز به بیان واضح و صوت لایح ملتفت نخواهند شد لهذا

وقت وقت جهر است و نماز عشا منسوب باسم عالم طبیعت و بمقام طبیعت مقام تراکم
ظلمت و بیوت است و اهل انتقام مظهور درکسر و ظلمتند و جز بعبودیت کامل و حجب و اضح و اعلان ان
کلمه حق و ظهور نور رب و بحضور متوجه بسوی خداوند نخواهند شد و از قبیل مساعدت نخواهند
است و نماز فجر منسوب باسم عالم مثال است که مقام حیات بعد از ممات و ظهور انوار و
ایات در روز کار و مقام ظهور انوار سبحانی در بدن انسانی و برزخ ما بین ظلمت اجسام و ظهور
نور ارواح است و جمع اندک جلوه نور و راز دیدار و ظهور است بحکم روز و جمع از اول
مقام ظهور انوار و امتزاج ارواح با اجسام است و منشور قوری و نفخ نیافته و در
خود محض و در توحید و عبادت نکرده مقام مقام جهر است نه مقام اخفات پس و فجر
وقت است برزخ ما بین روز و شب و از اینجهت است که از حضرت باقر علیه السلام سوال کردند
که کدام ساعت است که نه از روز است و نه از شب فرمودند ساعت ما بین الطلوعین و از علامات
بهشت است و این کلمه بجهت حکمات که نماز ظهر در نزد مسبود و جهت است و نماز عصر در نزد ذکر
ماهیت و بطلان بوجود و نماز مغرب در نزد اقتران وجود با ماهیت و نماز عشا در نزد تمام
اقتران و استیلای ماهیت و مقتضیات الحدود و کثرت و مقبول شهوت و نماز صبح در وقت
تنبیه بعبودیت و تحقق ربوبیت و همین قدر از بیان در این مقام کافی است و حال
ابتدا شروع در اذان و اقامه است **مائدة** بدانکه چون طبیعت غالب خلق چنان است

و اذان ظهر

مائدة

در امور

که در امور محتاج بتذکرند و اگر کسی ایشان را در امری متذکر شد آن امر را بیاد می آورند
و از پی آن میروند و الا فلا اگرچه تذکر طبیعت خود ایشان باشد چنانکه بسیاری امور را از قبیل
غذا خوردن و نکاح کردن و خواب نمودن طبیعت بیاد می آورد پس بهر حال انسان تذکر
میخواهد لهذا صاحب شرع بجهة حکمت بالغه خود چنان مقرر فرمود که در امور شرایع و سنن خلق
متذکر باشند که آن امور را فراموش نشود و جمیع اصول دین و مذهب است و ستردن و
ایمان است و سایر مسائل متفرع بر آن اصول است لهذا تذکره در اصول لازم تر است
تا تذکره در فروع از اینجهة مقرر فرموده اند که در میان مردم جمعی از کلمات اسلام که اصل
دین و ایمان است پیوسته گوش زد مردم نمایند تا متذکر شوند پس گفتن اذان و شنیدن بسیار
در کار است و خلق باین واسطه متذکر توحید و نبوت و امامت و ولایت و اعمال خیر
میشوند و از اینجهة بلند گفتن اذان بهتر است و لکن که تا جائی که صدای اذان میرود ملائکه
از برای او تسبیح میکنند و شیاطین دور میشوند و نماز صبح از برای مسلمانان بمنزله سلام
پادشاه و حضور در آن بارگاه است و اذان بمنزله جار سلام است که خواندن در میان مسلمانان
ندا میکند که ای گروه مسلمانان متذکر خدا و رسول و اولیاء و اعمال خیر شوید و بسلام حضرت او
بشتابید پس چنانکه کشت و زرع محتاج بآب و آبیاری است و بدون آب سبز و خرم
نخواهد شد و هر تخم و زمینی و فصل و هوائی اقتضای خاص دارد همچنین قلوب مسلمانان

و زراعت ایمان و تذکر و تنبه بمنزله آبیاری است و آنچه عرض شد اصل لب که در رفع غفلت
مسائل فقه بکار است و از این جا بفهم ثمر نماز جماعت و حضور بمساجد که چه ثمر عظیم
دارد از قبیل ملاقات اخوان و متذکر شدن بامر دین و ایمان و تشیید اساس اسلام
و تمکن از اطلاع باحکام حلال و حرام و تجدید عهد و میثاق و تعلم و تعلیم آداب و اخلاق
پس بفهم که در حضور بجماعت مسلمانان و مساجد ایشان چه ثوابها و در ترک آنها چه عقابها
این است که خداوند می فرماید و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها
پس اذان را که اعلام است باصطلاح بانگ مسلمانی شمرده اند شعار و نشان است و عجب از غفلت مردم از
اذان که نقش تکبیر می برو زنند و آن را لایق شأن خود نمی شمرند و بر عجم است ان مؤذن باید او خر مردم
باشد و حال آنکه مؤذن بودن از مناصب انبیاء و اولیاء است چنانکه خداوند بحضرت ابراهیم
فرمود و اذّن فی الناس بالحج مجملا اسرار اذان بسیار است و ذکر همه آنها منافی اختصار است و اسرار
فقرات اذان بطور اجمال بشنو **مائده** بدانکه اسرار فقرات اذان بسیار است و بعض اسرار آن
را در این مقام ذکر میکنم تا بر بصیرت شما بیفزاید اما تکبیر که مؤذن در اول اذان میگوید بیاد شما
تکبیر باری الله است و سبب آنکه در میان صفات خداوند کبریاء الله را مخصوص بذکر داشتند
اینست که اذان اعلام همه خلق است پس باید ایشان را متنبه کرد بصفتی از صفات الله سبحانه که همه
ملتفت شوند و سر از خواب غفلت برگیرند و کبریاء الله از صفات ظاهر حضرت کبریاست که بحواس ظاهر اجسام

بشود

مائده

می شود و محل کبریاء الله عالم اجسام است بخلاف عظمت و جلال که محل آنها فوق عالم اجسام است
و از این جهت در دعا می فرماید عرض الکبریاء و کبریاء را وصف بعرض میفرماید چرا که دنیا و دنیای
جسمانیت و خداوند می فرماید الکبریاء ردائی و العظمة ازاری کبریاء را ردا فرموده است و عظمت را ازار
فرموده است و ردا آن جامه است که بالای همه جامهها پوشند و ازار جامه ایست که ملاصق بدن است
پس مناسب است که مؤذن در اول گفتار کبریای خداوند را بیاد آورد و این کلمه باید چهار مرتبه تکرار
بکند بجهة آنست که مردم بسبب انهماک در امور دنیاویه و مشاغل و مکاسب غافلند پس باید این
فصول را مکرر نمایند تا اگر در دفعه اول نشنوند در نوبت دویم بشنوند و باید تکبیر زیاده از
سایر فصول مکرر شود چرا که در ابتدای اعلام است و خبر آگاه شدند دیگر تکرار زیاده لازم نیست
و فی الواقع تکبیر اول بمنزله حرکت دادن شخص در خواب است که اول دفعه باید حرکت داد
که بیدار شود و ملتفت گردد تا بعد با او سخن گویند پس بمنزله حرکت دادن است در سایر فصول
بعد اظهار مقصود و ذکر تکبیر در دو مرتبه اول بجهة تنبیه است و در دو مرتبه دیگر بجهة تأکید لکن زیادتی
سایر فصول باشد که همه مکرر گفته شود و چون مردم ملتفت بزرگی خداوند شدند و دانستند
احدی با ذکر او و جلال و کبریای او ذکر و جلال و کبریائی نیست مؤذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله
یعنی خدائی جز خدا نیست و لا اله الا الله معنیش اینست که همه خلق را ناچیز و نابود شمرد و بجلال و عظمت
پروردگار نظر رو احدیت با او معبود و مطاع دیگر نبود نخواهد که گوینده لا اله الا الله بسیار کم است

وبسیاری از خلق این کلمه را می گویند مگر آنکه در واقع مشرک اند چنانکه خداوند میفرماید و ما یؤمن

اکثرهم بالله الا وهم مشرکون چنانکه جمعی کثیر از پی غیر خدا رفته اند اگر چه هوای خود باشد

آیت که خداوند میفرماید من تخذ الهه هواه پس بطور اجمال لا اله الا الله گفتن شان این است

که جز خدا را نشکرد و ماسوای او را نا چیز شمرد و خوف او از خدا باشد و بس و رضای او هم از خدا

باشد و بس و بحیم او بخدا باشد و بس چنانکه گفته شعر چه آفتاب برآمد جهان بدیده در آمد

چه صورت جلوه گر آمد بغیر صورت ندیدم * و بغیر هم منا بعرض که عام بیت جز خدا هرچه

خواست بنظر * شرک محض است و غیر بشیر نیست * از خدا گو و از خدا میجوی که جز این ره

حق پرستی نیست * و اگر این کتاب مناسب تطویل بود طوایف مشرکین و مراتب شرک را به طور

تفصیل میدادم که میدیدی جز احاد خلق موحد نیست و شاید از میان چند کلمه هم خفی

تمیز دهی و بفهمی که چه او ضایع است و پرده اسلام ساتر احوال خلق است بدینگونه شاعر گفته بیت

بر افکن پرده تا معلوم گردد * که یاران دیگری را میپرستند * و کاش مردم بیک خدا وجه خدا اکتفا

میکردند بلکه بسا اشخاص صد هزار خدا دارند و نمی فهمند شعر خدا از آن خرقه بیزار است

صد بار * که صد بت باشدش در آستین * و اما اشهد ان محمدا رسول الله نیز معانی بسیار است

لطیفه شریفه دارد و باجمال عرض میکنیم که رسالت دو رسالت است قال و رسالت حال اما

رسالت قال معلوم است و اما رسالت حال آنست که رسول بظاهر و باطن و ذوات و صفات

وحرکات

وحرکات و سکنات و همه حالات خود رسول باشد خاصه رسولی که در همه باب رسول است واز نزد

خداوند یگانه احد فرد صمد بمقام او رسالت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مقام رسالت

چهار مقام است مقام بیان و معانی و ابواب و رسالت و در مقام اعلی مظهر سر یگانگی خداست

و آن مقام توحید است و در مقام معانی ظاهر خداست در میان خلق و در مقام ابواب باب فیض

خداست بسوی خلق و باب عرض حاجات خلق بسوی خدا و در مقام رسالت قطب دایره ایجاد

مبعوث بر کافه عباد است و اما شهادت بولایت و اشهد ان علیا ولی الله نیز بر خلاف

آن است که جمهور خلق یافته اند و مراد آن نیست که علی دوست خداست بلکه مراد از ولی متصرف

در امر است و ولی خدا باین معنی کسی است که خداوند او را اولی الامر خلق ساز و او باصلاح

امور رعایا پردازد و آنست که خداوند میفرماید الله ولی الذین آمنوا و میفرماید النبی اولی بالمؤمنین

من انفسهم و انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا پس علی علیه السلام ولی خداست و متصرف در عالم

کیف یشاء و آنست که میفرماید که نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنایع لنا و فوض الینا امور عباده یعنی خدا

ما را از نور ذات خود آفریده و امور بندگان خود را بما تفویض فرموده و مراد از این تفویض

آن نیست که خداوند امر را و اگذار نمود و خود کنار رفت اختیار را فرموده باشد بلکه مراد آنست که

یفعل الله ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزته یعنی خداوند میکند آنچه را میخواهد بقدرت خود

و حکم میکند آنچه را بعزت خود و قدرت و عزت خداوند ایشانند و در دعاست که کل ما تکون

قائم بامر کسی یعنی بالوای خدا بامر خدا بر پاست و در صفت امام است که قدره الرب بر شیئه

امره و حکمه بالجمله چون موذن مردم را متذکر بتوحید و نبوت ساخت الوقت نوبت

است که ایشان را متذکر بولایت بولایت سازد لهذا میگوید حی علی الصلوة بشتابید بسوی

نماز و مراد از صلوة ولایت اولیاست که ذکر آن پس از ذکر نبوت و توحید واقع است

حضرت امیر علیه السلام فرموده من اقام الصلوة فقد اقام ولایتی و چون در اول اسلام مردم متحمل ذکر

ولایت نبودند فقره حی علی الصلوة کنایه از ولایت ساخته اند و در تعبیر دیگر صحیح کنایات

و باعتبار معنی لغوی در فقره صلوة مراد ولایت شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام است و نجات

خلق بولایت ایشان است و باعتبار تفسیر آخر هم مراد ولایت و صلوة از وصل است و باطن

مقام جمعی از کاملین شیعه است که مقام ایشان وصل بمقام ائمه اطهار سلام الله علیهم است با کثر ایشان

وصله ما بین رعیت و امامند یا اکثر وجود ایشان صله و حظیره امام علیه السلام است و اولیاء خلق ایشان

مقام انبیا بزرگوارند بعد نقبا و اخبار و ادله این کلمات بسیار است و در جلوه مناسب همه بسیار

ذکر انها منافی اختصار پس ان شاء الله بحسب ظن خود قیاس کن که سود مند گردد و اما حی علی

الفلاح یعنی بشتابید بسوی رستگاری مراد ولایت طبقه دیگر هم شیعه است که مقام ایشان در تحت مقام

نقبا افتاده است یعنی نجبا و در حق ایشان است قول خداوند قد افلح المؤمنون یعنی رستگار

شدند مؤمنان و امام میفرماید قد افلح المسلمون المسلمون هم النجباء یعنی رستگار شدند تسلیم کنندگان

نجبا نید

نجبا نید و قول ملائکه در ظلم اشاره باین جماعت که در شب معراج برد و صورت مقرون بهم گفتند

نحن نقوم الصلوة و بعلی الفلاح یعنی بحجر صلوة بر پا میشود و بعلی فلاح و سبب است که قوام ما در بی

بسیر اوست پس چون نقبا جهت عقل در ایشان غلبه دارد و نور نبوت در ایشان غالب است

قائم بنبی هستند و چون نجبا جهت نفس در ایشان غلبه دارد و نور ولایت در ایشان غالب است

قائم بولی هستند پس حی علی الفلاح یعنی بشتابید بسوی محبت نجبا که رستگارند و حقیقت ایشان

فلاح و فایز بفوز عظیم و نجاح و نعیم و خیر بند مجملا از برای فلاح مانند صلوة معانی بسیار است

و همه انها میتوان ذکر کرد و اما حی علی خیر العمل اشاره بولایت اقرب شیعیان است که از ایشان

تعبیر باخوان او در دم میشود و از ایشان بهترین اعمال است که بعد از تشبیه اساس آخرت هم

اعمال تو بر وفق حسابی الهی جاری خواهد شد و بی اختیار مرتکب طاعات و متنفر از معاصی

و منهیات خواهی گشت **بیت** استاد تو عشق است چو آنجا برسی • او خود بزبان حال

گوید چون کن • و این تفسیر بمناسبت تفاسیر سابق است و میشود که مراد از صلوة همه این

مقامات باشد و همچنین فلاح و در خیر العمل چرا که حی علی خیر العمل و در ظاهر مراد نماز است که نماز بهترین

اعمال است و در باطن چون نماز ولایت شد و شایسته اهل ولایت بهترین اعمال است و حب شیعیان ایشان

چرا که اعمال صالحه امام علیه السلام ایشانند و بسیار است که عملی بر ایشان گفته شود [illegible] خود

در قرآن میفرماید انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح و میفرماید الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح

بر فعل پس نیکان اعمال صالحه اند و بدان اعمال غیر صالحه پس ممکن است که مراد از خیر العمل
محبت و اتصال و رجوع بشیعیان باشد از انبیا گرفته تا ادنی ایشان و چون موذن خلق را
متذکر این مراتب ساخت دو باره تکبیر میگوید تا بفهمی که خداوند از همه اینها بزرگتر و جلیل تر
است و کسی با بزرگی او و قدر و جلال و کبریایی و عظمت نیست هو المالک للملک و هو القادر علی
ما اقدرهم علیه ملتفت لو که چه عرض میکنیم بعد که بنده گر اخر خلق رسید و خلق را ملتفت بزرگی
خدا گردانید باز میگوید لا اله الا الله یعنی اگر در منبر و امام و سایر رعیت از بزرگان اهل
اسلام قدر و حشمتی یافتی گمان خام مکن و بدان که احدی با بزرگی خداوند صاحب
بزرگی نیست و اوست خداوند احد فرد صمد و همه خلق از انبیا و مرسلین و اولیاء و مومنان
بندگان اویند و از او میجویند و چون سخن باینجا رسید بهترین تفاسیر از برای این فقرات
حدیثی است که از امام سلام الله علیه رسیده است و ما از ذکر میکنیم تا بهره ور گردی فائده غریبه
بدانکه صدوق علیه الرحمه در باب تفسیر فقرات اذان حدیثی نقل کرده است و خبر جامعی مضمون
خبر را عرض میکنیم و این است که حضرت سید الشهدا سلام الله علیه میفرماید که در مسجد خدمت حضرت
امیر سلام الله علیه نشسته بودیم و موذن بالا رفت بمناره پس گفت الله اکبر الله اکبر حضرت امیر علیه السلام
گریستند و ما بگریه انحضرت گریستیم پس ان بزرگوار فرمودند که ایا میدانید که موذن چه میگوید
گفتیم که خدا و رسول و ولی او داناتر است فرمود اگر بدانید چه میگوید هر اینه کم خواهید خندید و بسیار
خواهید

خواهید گریست پس از برای قول موذن الله اکبر معنی بسیار است یکی از انها اینست که قول موذن
الله اکبر واقع میشود بر قدم خداوند و ازلیت و ابدیت و علم و قدرت و حلم و کرم و جود
و عطا و کبریای او پس چون موذن الله اکبر میگوید خداوند اکبر است که از برای اوست خلق و امر
و خلق بمشیت او کون شده اند و از اوست هر چیزی و از برای خلق و بسوی اوست رجوع خلق
و اوست اول پیش از هر چیزی و ادراک نمیشود و باطن است از برای هر چیزیکه محدود نمیگردد و هر چیزی
که غیر اوست فانی است و معنی دویم الله اکبر اینست که علیم و خبیر است و دانسته است علم بانچه بوده و انچه
را پیش از انکه پیدا شود و معنی دیگر الله اکبر بمعنی حلم و کرم خداوند است پس حلم فرموده است که
گویا نمیدانند و صفح فرموده است که گویا نمی بینند و میپوشانند که گویا معصیت کرده نشود و از برای
کرم و صفح و حلم تعجیل بعقوبت نمیفرماید و وجه دیگر الله اکبر یعنی خداوند است جواد و جزیل العطا
و کریم و فعال و وجه دیگر در الله اکبر نفی چگونگی از خداست که گویا موذن میگوید خدا اجل
از انست که وصف کنندگان اورا ادراک کنند و وجه دیگر در الله اکبر اینست که گویا خدا اعلی
اعلی و اجل است و بی نیاز از بندگان خود است و حاجت باعمال خلق خود ندارد اما قول موذن
که اشهد ان لا اله الا الله پس اعلام این است که شهادت جایز نیست مگر بمعرفت او از قلب که گویا
میگوید میدانم که معبودی جز خداوند نیست و هر معبودی سوای خداوند عز و جل باطل است و اقرار
میکنم بزبان خود بانچه در قلب من است از علم بانکه نیست خدایی جز خداوند و انکه پناهی از خدا

جز بسوی خدا نیست و منجا از بدیهای او و فتنه هر صاحب فتنه جز بخدا نیست و در دفعه دوم اشهد
ان لا اله الا الله است که هدایت کننده جز خدا نیست و ملجا و منجا از بلاهای او جز خدا نیست و اما
قول موذن اشهد ان محمدا رسول الله مر گوید خدایا گواهی میدهم که من شهادت میدهم که
خدائی جز خدا نیست و محمد بنده و رسول و پیغمبر و صفی و نجی خداست او را بسوی کافه و جمیع ناس
فرستاده است و بهدایت و دین حق تا او را بر همه ادیان دین غالب گرداند اگرچه بندگان او را کراهت
داشته باشند و بشهادت میدهیم آنچه را از آسمان و زمین است و بشهادت میدهم آن انبیاء
و مرسلین و ملائکه و ناس اجمعین که من شهادت میدهم که محمد سید اولین و آخرین است و در
نوبت دوم که میگوید اشهد ان محمدا رسول الله میگوید شهادت میدهم که احدی را با احدی
حاجت نیست مگر بخداوند قهار و بندگان بسوی خداوند محتاجند و او غنی است از بندگان
و خلایق اجمعین و او فرستاده محمد را بشیر و نذیر و دعوت کننده بسوی خداوند باذن خداوند
و سراج منیر پس هر کس او را انکار نماید و جحود و رد نماید [illegible] خداوند عزوجل او را
داخل آتش جهنم خواهد کرد که خالد و مخلد باشد در آتش جهنم ابدا الاباد [illegible] و اما
قول موذن حی علی الصلوه یعنی جمع شوید و بشتابید بسوی بهترین اعمال خود و دعوت کردگار
خود و مسارعت ورزید بسوی مغفرت پروردگار خود و خوش گردانید آتش را که برای خود
افروخته اید و [illegible] ساخته اید گناهان خود [illegible]

شما را

شما را از شما تکفیر نماید و گناهان شما را ابرار شما بیامرزد و سیئات شما را الحسنات مبدل
فرماید چرا که خداوند ملک است کریم و صاحب فضل عظیم و به تحقیق که از برای ما معاشر
مسلمین و حملی و رخدمت خود و تقدم در میان مردمان خود ما را اذن داده است و در
دفعه دوم که میگوید حی علی الصلوه یعنی بروید بسوی مناجات پروردگار خود و ببرید حاجات خود را
به پروردگار خود و متوسل شوید بسوی او بکلام خود و او را شفیع خود سازید و ذکر و قنوت و رکوع
و سجود و خضوع و خشوع بسیار سازید و حوایج خود را بسوی او بالا برید به تحقیق که او اذن داده است
اما در این کار و اما قول او حی علی الفلاح پس او میگوید اقبال کنید بسوی بقائی که فنائی با او
نیست و نجاتی که هلاکی با او نیست و بیائید بسوی حیاتیکه موتی با او نیست و بسوی نعیمی که نفادی
از برای او نیست و بسوی سروریکه حزنی با او نیست و انسی که وحشتی با او نیست و نوریکه ظلمتی با او
نیست و یسری که انقطاعی با او نیست و غنائی که فقری با او نیست و صحتی که سقمی با او نیست و عزی
که ذلی با او نیست و قوتیکه ضعفی با او نیست و صحتی که ضعفی با او نیست و کرامتی که اهانتی با او نیست
و تعجیل کنید بسوی سرور دنیا و عقبی و نجات آخرت و اولی اما قول الله اکبر پس او میگوید خدا اعلی
و اجل است از آنکه احدی از خلق بداند آنچه را در نزد او است از کرامت و از برای
عبدیکه او را اجابت نماید و امر او را اطاعت کند و او را بشناسد و تبعیت کند و یاد او و ذکر
او مشغول شود و او را دوست دارد و با او انس گیرد و بسوی او مطمئن گردد و با او وثوق ورزد

ملکی که زوالی از برای او نیست و بسوی
صح

وازاو بترسد و با او امید وار باید و بسوی او مشتاق باشد و بحکم و قضای او موافقت نماید و با
رضای او بود و در دفعه دوم الله اکبر اینست که او میگوید خداوند اعلی و اجل از آنست که احدی
مبلغ کرامات او را از برای اولیای او و عقوبت او را از برای اعدای او و مبلغ عفو و غفران
و نعمت او را از برای اجابت کننده او و رسالت و مبلغ عذاب و نکال و هوان او را از برای
کسیکه او را انکار نماید و جاحد گردد و اما قول او لا اله الا الله آن است که از برای خدا حجت بالغه
بر خلق برسالت و رسالت و بیان و دعوت و او اجل از این است که از برای احدی حجتی باشد
پس هر کس او را اجابت نماید از برای او است نور و کرامت و هر که او را انکار نماید پس خداوند
غنی از عالمیان است و او اسرع الحاسبین است و معنی قد قامت الصلوة در اقامه اینست که رسید
وقت زیارت و مناجات و قضای حوائج و درک آرزو و وصال بسوی خداوند عز و جل
و کرامت و غفران و عفو و رضوان او تمام شد حدیث و اگر [illegible] فقرات آن غور کنی باسرار
عجیبه غریبه بر خواهی خورد و بهره خواهی برد [illegible] حی علی خیر العمل آن است
بحجه آنست راوی آن را التقیه از سنیان انداخت [illegible] حضرت صادق علیه السلام
از معنی خیر العمل سوال کردند فرمود خیر العمل ولایت است و در حدیث دیگر وارد است
که خیر العمل نیکی بحضرت فاطمه و اولاد آن بزرگوار علیها و علیهم السلام است مجملا از این حدیث شریف
معلوم می آید که فصول اذان اعلام بولایت و حدود ولایت است از توحید تا آخر باب

و چه عجب داری و حال آنکه فرمودند بخش اصحاب تکبیر خبر داده فرو عنا کل بر وجه اکبر التوحید تا آخر
الا آنکه اذان اعلام بولایت در عالم شهادت و جسم و اقامه اعلام بولایت است در عالم غیب و روح
بلکه این اذان و اقامه ظاهر ندای منادی عالم ذر است که الست بربکم و محمد نبیکم و علی و اهل عشرت و ولده
و فاطمة الصدیقه اولیائکم السنتم تتوالون اولیاء الله و تعادون اعداء الله و نماز نیز همان ندا است که در این
عالم باین صورت در آمده است و تکبیرة الاحرام صورت ندای چهارم است و قیام سیم و رکوع
دوم و سجود اول و باعتبار بر عکس و اقدام بسوی نماز اجابت آن نداست و هر کس در عالم
غیب ندای منادی را اول اجابت کرده است در عجب [illegible] اجابت منعم در این جا نیز اقدام [illegible] نماید
در ساعت محفوظ و فضیلت میکند و السابقون السابقون اولئک المقربون و از برای
این فصول تفاسیر شریفه و دقایق لطیفه که کتمان آن اظهار اولی است و اگر خوف انکار منکران
نبود مقام [illegible] اول شهادت و ندای او را در فضای عالم امکان و اظهار این معنی را در صورت
الفاظ و بیان [illegible] در عرصه اکوان عرض میکردم ولکن تفصیل موجب قال و قیل است در زمان
اگر کسی بیک حرف بس است که گفته اند بیت آنکس است اهل بشارت که اشارت داند
نکتها هست بسی محرم اسرار کجاست اینه خبر اسرار فصول اذان و اقامه و دانستی نبذی جمله از اسرار
تکبیرة الاحرام عرض میکنم بدانکه نماز که حقیقت معراج مؤمن است و صعود او از حضیض بعد الی اوج علوی
مقامات [illegible] اوج قرب و ربوبیت و حضور در پیشگاه کبریا و عظمت و جلال خداوند [illegible]

بیت

اینه

ومقام مناجات و تضرع و فنا از خود و بقا به رب و سفر از خلق بسوی حق و سیر در اسماء و صفات الهی
و استفاضه از فیوضات غیر متناهی و مشاهده جلوه جمال و جلال حضرت متعال است لهذا در این
سفر و در این سیر اول مقامیکه سالک بسبب عبودیت بآن میرسد و اول علامتیکه از علامات منشور که در
آفاق و انفس می نگرد و نخست جلوه که مشاهده مقصود از برای محب و جویا می نماید و پیداتر دستگاهی که در این
بارگاه ملحوظ می افتد بزرگی و کبریای خداوند است و روشنتر که اظهر انوار الهی نور کبریائیت و محل آن از نعت
عالم جسمانیات و زمانیات است چنانکه محل نور عظمت دهریات است و محل نور جلال سرمدیات است
و آن اول در سیر خود اول مقامیکه منکشف میشود انوار رب و علامات او میشود عالم اجسام است و کبریا از برای
بزرگی در صفت جسمانیه گفته میشود چنانکه خداوند میفرماید وله الکبریاء فی السموات والارض و بزرگی
خداوند در آسمان و زمین از وسعت ملک آسمان و زمین است و آیت که میفرماید لخلق السموات والارض
اکبر من خلق و کبریا از حضور و شهود است چنانکه خداوند میفرماید قل ای شیء اکبر شهادة بعد میفرماید
قل الله یعنی چه چیز بزرگتر است از روی شهود و پیدائی بعد میفرماید خداوند بزرگتر است پس آن
کبریا در عالم اجسام است و آن نور ربست که از برای سالک و نظر کنندگان جلوه می نماید پس اول وقوف
در موقف حضور مقام تکبیر است و صفت الله اکبر را از خبر دانستی و در حدیث وارد است که شخصی
در خدمت امام علیه السلام عرض کرد الله اکبر من کل شیء فرمودند او را محدود ساختی عرض کرد پس چگونه بگویم
فرمودند بگو الله اکبر من ان یوصف مجملا معنی الله اکبر بیان است و نوع تفسیر و بیان در حدیث سابق بیان است

میباید و تکبیرة الاحرام بجهت آن تکبیرة الاحرام گفته اند که نماز گذار بواسطه این تکبیر همه افعال منافی
نماز را بر خود حرام میگرداند و محرم کوی وصال و کعبه اتصال میگردد و فی الواقع تکبیر اعتراف آن
است که مستقلی جز ذات خداوند نیست و در حقیقت موجودی سوای خداوند نیست و با وجود این نظر
مشاهده و اعتقاد هر چیزیکه نور را از خداوند باز دارد و سبب نقصان و توجه او گردد و استغراق
در او نشود در باز نماز و لهذا صرف نظر از اغیار نمودن مانع حرام است و منافی اقدام و قیام بلوازم
خدمت و حضور در پیشگاه جلال و عظمت و همه منافیاتیکه نور را از خداوند باز میدارد و بمنزله
اصنامند و همه منافی با ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است که خداوند میفرماید لا یلتفت
منکم احد و امضوا حیث تؤمرون و در آیه دیگر میفرماید و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له
الدین یعنی امر نشدند مگر آنکه خدا را عبادت کنند در حالتیکه خالص کننده اند دین
برای خداوند و مراد از عبادت در این مقام طاعت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و مراد از خلوص
در این مقام ولایت است و اما عدد تکبیرة الاحرام پس مستحب است که نماز را به هفت تکبیر بگشاید
یا پنج یا سه و هفت بهتر است و لکن یکی از آنها واجب است و باقی مستحب و به یک تکبیر هم
اکتفا می توان کرد و سر آن است که نماز گذار بهمه مراتب خود عبد است و باید بهمه مراتب خود نماز
گذارد و قیام بعبودیت کند و در هر یک از مراتب خدا را بزرگ خواند و افعال منافی نماز را بر خود
حرام گرداند و مراتب هفت گانه عقل و روح و نفس و طبیعت و ماده و مثال و جسم است

باز انتهای از مقامات است و آنچه از مقامات فوق عقل است مقام مثال و جلوه معبود است
و انها هم مقاماتی است که خداوند می‌فرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه
الحق و همان مقامات است که امام می‌فرماید و بمقاماتک و علاماتک التی لا تعطیل لها فی کل
مکان یعرفک بها من عرفک و همه اینها از مقامات ربوبیت است و از عقل فاخر ان عبودیت
است که فرموده‌اند العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة و ظاهرک للفناء و باطنک انا و بزبان دیگر عرض
میکنم که حقیقت صلوة مقام معراج مؤمن و اتصال و وصال اوست و در مابین عبد و رب حجابهای
بسیار است و کلیات انها هفت است که حجاب نورانی و ذهب و زمرد و یاقوت و عقیق و زبرجد
و الماس باشد پس باید مصلی بجهة خرق هر یک از این حجابها تکبیری گوید مجملا این حجابها در میان
نور و خداست و امر اینها است که در میان نور و حقیقت است که نور خداست و باید انها را
خرق نماید و خرق ان نیست که انها را نابود کند نه بلکه مراد است که از انها غافل شود و صرف
نظر کند و خدا این کهف که گفته‌اند تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز و این حجابها
همان سبحات جلال و سرادقات است که در حدیث حقیقت بیان شده است و حدیث
حقیقت در کتب مشایخ ما انار الله برهانهم مذکور است جمع کن تا تحقیق مطلوب منکشف گردد
و اما سر تکبیر باعتبار اینکه این مقامات هفت گانه در سه عالم جمع میشود عالم جبروت و ملکوت و ملک
و عالم لاهوت عالم جلوه معبود است و ابتدای عبودیت از جبروت تا ملک است و بعد هر یک از این

عوالم

عوالم باید تکبیری گفت و چشم از انها در پوشید و در هر یک از این مقامات باید محرم گشت
و افعال منافی را بر حسب اقتضای آن مقام واگذارد و اما سبع مرتبه بجهت آنست که میتوان کلمه این مراتب را
باعتبار سبع مرتبه محسوب داشت باین معنی که عقل و روح را یکی گرفت هوا که روح مستقل است و
برزخ ما بین عقل و نفس است و ملحق بعقل میشود و از این جهت بر یکدیگر اطلاق شده اند و
جسم و مثال را هم میتوان یک مقام گرفت چرا که جسم و مثال با هم ترکیب شده اند و جسم برای
و آنچه از اجسام دیده میشود مجرد و مجرد و مثالیه است پس هر حکمی که جسم دارد باید باعتبار
بر صورت او هم وارد اید لهذا باین اعتبار مقامات سبع است و اما التکبیرات السبع بجهة آنست که
اگر جسم شناخته شد مراتب دیگر همگی در ان مکنون دارد پس یک تکبیر جسم است که روح شناسد
تکبیرها در ان کافیست و بجهة تیمن و تبرک حاصل سخن بعض از اخبار را در این مقام ذکر
میکنم از انجمله هشام بن الحکم بحضرت ابو الحسن موسی بن جعفر سلام الله علیه عرض کرد که چرا تکبیر هفت
تکبیر در افتتاح افضل است فرمودند ای هشام خداوند تبارک و تعالی آسمانها را هفت آفریده
هفت و حجب را هفت و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بآسمان بالا رفت و در میان خدا و او قاب
قوسین او ادنی بود حجابی از حجابهای خداوند از برای آن حضرت برداشته شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
تکبیر گفت و کلماتی که در افتتاح گفته میشود ادا میفرمود و چون حجاب دیگر برداشته شد حضرت تکبیر
میگفت تا هفت حجاب رسید که همه برداشته شد و حضرت هفت تکبیر میفرمود پس از آنجهت از برای افتتاح نماز

هفت تکبیر گفته می‌شود عرض میکنیم که مراد ازین حجب مراتب لیس عالم و مقامات سیر در جهان
است و از آنچه سابق عرض کردم معنی این حدیث واضح میشود و این مراتب و مقامات را بحجب تعبیر
گفته‌اند که مادام ناظر ملتفت انهاست از نور خداوند غافل است پس انچه حاجب ما بین ناظر
و نور خداست پس حجاب است و اسرار معراج در کتب مشایخ ما انار الله برهانهم مشروح است خاصه کتاب
مستطاب ارشاد العوام در فارسی و اگر خواهی که رجوع نمایی معنی این حدیث در کمال وضوح بر تو
او واضح خواهد شد و از برای مطابقه عدد حجب و ارکان و زمان نیز اسراریست که این مقام
مناسب ذکر آن نیست و سر دیگر این عدد است که زراره از حضرت ابی جعفر روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی نماز بیرون آمدند و حضرت امام حسین علیه السلام در پیش
کفاش بعل برسانیده بود تا آنکه رسیدند که آن بزرگوار سخن نگوید و اینکه گفتگو باشد
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنحضرت را بیرون آوردند و او را بر گردن خود گرفته بعد در مردم
در پشت سر رسول خدا صف بستند پس حضرت رسول او را در دست راست خود نشاندند پس
رسول الله افتتاح فرمود نماز فرمود پس حسین علیه السلام تکبیر گفت پس بااین جاری شد و ابی عبدالله
سلام الله علیه فرمود که رسول خدا تکبیر صلی الله علیه و آله در نماز ابطاء کرد حسین بن علی علیهم السلام در تکلم
رسول خدا ابطاء پس رسول خدا تکبیر گفت و حسین علیه السلام تکبیر میگفت و در تکرار تا آنکه
فرمود پس رسول خدا هفت تکبیر گفت و تکبیر حسین علیه السلام فرمود تا تکبیر هفتم از الفاظ موجبان
تکبیر

تکبیر تکلم نمود و در هفتم چنانکه باید تکبیر گفت و این سنت شد الخبر عرض میکنیم که البته که بر این است
که خداوند اکبر برای سید شهدا سلام الله علیه قرار داده است و محض کرامت آن بزرگوار این امر سنت
شد و هم صورت نماز با ائمه هدی سلام الله علیهم جاری است حضور رضوان است لهذا باید تأکید
کرد و البته که در این علاوه حکمتهای بسیار است چنانکه بعض از آنها را عرض کردم و گمان میکنم در این
اخبار که گفته شد منافاتی نیست بلکه سبب آنست خداوند تسبیح امر بسبب جلیل نفر موقت و اسباب
وجود و عدم آن مختلف است بسا آنکه کم باشد یا بسیار باشد پس همه اینها که گفته شد از اسباب
این سنت است پس منافاتی با اخبار نیست و هم اسرار تکبیر بطور اجمال عرض شد حالا باید
در تفسیر بسم الله و حمد و سوره شروع کرد و لکن چون خوف اطاله کلام است فلا انحصار تفسیر این
فقرات در نهایت اجمال عرض میشود **مائده** بدانکه اگر خواسته باشیم که تفسیر بسم الله و حمد
و سوره بطور شایست و بایست عرض کنم مثنوی هفتاد من کاغذ شود بلکه کتابی در این خصوص
نگاشت و بسا آنکه بصد جزو نرسد هم انچه مقصود است شرح نشود پس مناسب این مختصر
رساله چند کلمه در شرح این فقرات عرض میکنیم و هر که تفصیل بخواهد بکتب مشایخ ما انار الله برهانهم رجوع
نماید و در شرافت بسم الله و فاتحة الکتاب همین بس که شرح آنچه در عالم ایجاد است جمیعا در قرآن است
چنانکه خداوند میفرماید و فیه تبیان کل شیء و انچه در قرآن است در حمد است و انچه در حمد است
در بسم الله است و انچه در بسم الله است در باء بسم الله است و در خبر است که ظهرت الموجودات من باء

بسم الله الرحمن الرحیم و اما سر قرائت حمد و سوره است که بعد از تکبیر شخص مصلی که مامور بخدمت
عبودیت است مقدمات خدمت را که نماز و نیاز است بجا آورد و در حضور پادشاه زمین و زمان
می رسید و آغاز خاکساری و حمد و ثنا و عرض حاجات و مطالب می نماید چنانکه شیوه بندگان
در حضور سید و مولای خود این است و روبه بندگی و طاعت چنین و حال قبل از بیان تفسیر حمد
سخن در بسم الله است و قبل از تفسیر بسم الله مقدمه در کار است و مقدمه این است که فی المثل
هرگاه تو اراده نمائی که کلمه را مرقوم داری مانند لفظ زید مثلا تو میتوانی که آن کلمه را بمداد او بعمد
بخطی از خطوط جاری نگاری و آن کلمه اسم زید است حال عرض میکنیم که این کلمه را بمداد اوری که
بنگاری نگاشته و زید از زید بودن بیرون نمیرود و لازم نیست که حتما با مرکب نوشته شود بلکه
بهر یکی از الوان که نگاشته شود زید زید است و همچنین بالبداهه لازم نیست که بخط معروف خاص
نگاشته شود بلکه بهر یکی از خطوط معروفه و غیر معروفه که نگاشته گردد زید زید است بلکه عرض
میکنیم که نوشتن با مرکب هم شرط نگاشتن کلمه زید نیست چه اگر کسی از چوب یا آهن یا مس
و امثال آنها کلمه زید را بصنعت نجاری یا زرگری و امثال آن بسازد آن کلمه از زید بودن
بیرون نمیرود و همچنین ساخته شد از هر ماده که بپرسند این چیست میگویند این لفظ زید است
که از چوب یا فلزی از فلزات ساخته اند بلکه عرض میکنیم که اگر کسی قطعه از گوشت و پوست بکلی
بردارد و بشکل زا و یا و دال قطعه قطعه نماید بعد در حروف آنها فی المثل مثلا نسخ آنها قرار دهد

وبر روی

و بر روی آنها پوستها قرار دهد و آخر حروف را با هم جفت کرده بر روی زبان گذارد آن کلمه زید است
و تفاوت نمی کند چه از این ماده ساخته شود چه از ماده آهن و چوب و سنگ و گل و غیر آنها
بهر حال کلمه زید است و دست کم خط خاص شرط کتابت زید نیست و کتابت الف بهم اقسام
خطوط ممکن است و بخط معروف و غیر معروف هم جایز است حال اگر کسی خطی اختراع نماید
که در آن خط کلمه زید بشکل انسان باشد چنانکه زا مثلا بشکل سر انسان باشد و یا بشکل
کمر انسان و دال بشکل پاهای انسان و از قطعه گوشت این کلمه را بسازند و بجنبه مجسم شدن
آن در حروف الحروف آخر آنها گذارند و رسم الخط او چنان باشد که حروف با هم جمیعا
متصل باشد و فی المثل در حروف الکلمه رگهای دور آنها قرار دهد و بر روی الحروف پوستها
و نبی از انبیا مانند حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام آن کلمه را بجنبه اعجاز زنده کند و آن
بطوری که راه رود و بگوید و بشنود و بخورد و بخوابد آن کلمه کلمه زید است و حال آنکه دارای این
صفات است و با آنکه دارای این صفات نیز کلمه است و نام زید است و چه عجب دارد و حال
آنکه خداوند می فرماید و کلمة منه اسمه المسیح تعبیر کلمه از کلمات خداوند مسیح است بسا باین
برهان و مثال معلوم است که همه موجودات خداوند کلمات باشند بنهایت خداوند از مداد
قدرت با قلم ابداع بر صفحه روزگار کلمات مرقوم داشته است که نقشهای گوناگون و اشکال
مختلف و از مادهای متعدد است پس شاعر گفته است لی الامداد تو ربه بتصور ...

کلمه است و آفتاب و ماه کلمات اند و عناصر و بسایط و موالید جمیعا کلمات اند و اشکالی در سلسله

و همچنین این آیات فی عرض میکنیم که بقول اهل علم کلمه بر سه قسم است اسم و فعل و حرف اما اسم

و معنی آن نام خبر باشد و اسم از سمو است و سمو بمعنی علامت است و اسم را اسم گفتند بجهت آنکه

علامت مسمی است و حضرت رضا علیه السلام فرمودند الاسم صفة لموصوف اسم صفت موصوف

است پس باید باین قاعده صفات خداوند و علامات خداوند اسمهای خداوند و شناخته

شود خداوند بانها چنانکه در دعای رجبیه است و علاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان

یعرفک بها من عرفک یعنی خداوندا ترا قسم میدهم بآیات و علامات تو که در همه عالم جلوه دارد

هرکه ترا بشناسد بانها بشناسد و برترین و بزرگترین آن علامات ائمه اطهارند سلام الله علیهم

و ایشانند اسماء و صفات نیکوی خداوند و فرمودند نحن الاسماء الحسنی و در زیارت حضرت

خداوند در بعض اخبار و آثار و نقل چنانکه فرمودند نحن والله الاسماء الحسنی ما نیم بخدا قسم اسمهای

امیر سلام الله علیه است که السلام علی اسم الله الرضی و نور وجهه المضی مجملا ائمه سلام الله علیهم اسماء الله

و نیند و اسم اعظم اعظم اعظم حضرت خاتم است صلی الله علیه و آله پس اسم اعظم رب الناس

حاجات خود را طلب و دیگر باین طرف و آن طرف مشتاب و بیا نزد مطلوب خود و در یاب

لیکن مقدمتا فی عرض میکنیم که موافق حدیث اسم اعظم چهار رکن دارد رکن اول

لا اله الا الله است دوم محمد رسول الله است سیم ائمه اطهار و چهارم شیعیان ایشان که بعض خبر در

حق خود روایت شده است و اگر کسی اعتراض است بر حدیث اعتراض نماید و ایشان علامات

ولیکن

ولیکن مراتب در بسم الله ظاهر شده است پس اسم آیت مقام چهارم است و الله اول و رحمن

دوم و رحیم سیم و از این جهت است که فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم

از سیاهی چشم بسفیدی آن پس اسم اعظم از برای این بسم الله بمنزله جانست از برای بدن و در عالم

الفاظ بسم الله ظهور اسم اعظم است و بسم الله گفتن در ابتدای امور بمعنی استعانت جستن از

خداوند است باسم الله را معین خود قرار دهی و از آن استعانت جوئی و اما تفسیر اجمالی کلمه

بسم کلمه اول است اشاره که الله و رحمن و رحیم است در تفسیر حمد عرض میکنیم و تفسیر لفظ بسم که در این

مقام و بهترین تفاسیر تفسیر حضرت صادق سلام الله علیه است چنانکه فرمودند الباء بهاء الله

والسین سناء الله و المیم مجد الله و در روایت دیگر فرمودند ملک الله و باین ملاحظه که اسم

ماسوی الله اسم خداست چنانکه در حدیث وارد شده است که اسم از برای ماسوی الله است مقام مقام

اول مقام وجه حق است که مقام رحیم و وجه مطلق رحیم و وجه مقید و بهاء الله که بمعنی حسن و بهتری خلقت

وجه حق است و سناء که بمعنی نور است مقام وجه مطلق که مشیت است و ملک و مجد مقام وجه مقید

که اول آن عقل است و آخر آن تحت الثری است و ماسوی مشیت جمیعا در زیر وجه مقیدات و معانی

کلمه از برای عالم کافی است و تفصیل آن بدون بسط مقال از فهم عوام بالاتر است و بیان و جمع

شرح و بسط منافی با اختصار است و این تفسیر بلغت [illegible] عرض میکنم که از برای

انوار ائمه سلام الله علیهم سه مقام است مقام جبروت امامت و عصمت آنها و نبوت ظاهر و باطن

واما ست در ائمه اطهار و عصمت در وجه مبارک عصمت کبری حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
و همچنین مقام انوار الله و ظهور خداوند خاتنند با به که حسن و بهاء خداست اشاره بمقام
نبوت و نبی است و سین که سناء و نور خداست اشاره بمقام ولی است و میم که مجد و بزرگی
و ملک خداست اشاره بمقام عصمت کبری است و اما شرح بهاء و سناء و مجد و ملک در کتب
مشایخ ما انار الله برهانهم بطریق تفصیل مذکور است مانند شرح دعای سحر ماه مبارک رمضان
و غیر آن و هر که خواهد رجوع نماید و باعتبار آنکه بسم الله اشاره بشخص هر یک از ائمه
باشد با اشاره بسر ولایت است و سین اشاره بصدر اوست و میم اشاره بظاهر جسم اوست
و باعتبار آنکه رتبه آن بزرگوار رتبه سمی است و برتر از آسما اسم مقام جلوه و ظهور است کلی
و از برای تجلی و ظهور سه مقام است اعلی و اوسط و اسفل اما مقام اعلی مقام بهاء الله است
و اوسط مقام سناء الله و اسفل مجد الله و ملک الله و بیش از این تصریح جایز نیست **شعر**

شعر

و ایاک اسم العامریة انّنی ⁘ اغار علیها من فم المتکلم ⁘ و همین قدر در این مقام کافی است والسلام

مائده

مائده بدانکه چون فی الجمله تفسیر بسم الله را یافتی حال تفسیر فقرات حمد را باید دانست اعنی عرض
میکنم که خداوند عالم می فرماید الحمد لله رب العالمین یعنی حمد مملوک و مخصوص پروردگار عالمیان
است و حمد در پارسی بمعنی ستایش است پس مقصود آن است که ستایش از برای خداست و بس
و ثنا او را سزاست پس همه ثنا و ستایش از برای اوست و ثنای هر کس از برای اوست و باندازه

فهم

فهم و شعور خود ثنا میگوید و چون ثنای خلق باندازه فهم خلق است پس ثنای خلق شایان خدا نیست
و ثنائیکه شایان خداست ثنای خود خداست چنانکه حضرت خاتم صلوات الله علیه و آله
فرموده لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک یعنی خداوندا من ثنا بر تو احصا نمیکنم و تو
چنانی که بر نفس خود ثنا راندهٔ و مناسب این مقام است **مثنوی** ما همه در چند و چون و تو برون

مثنوی

چون در آید وصف تو در چند و چون ⁘ لایق ذکر ثنایت جز تو کیست ⁘ وز تو جز تو هیچ کس آگاه
نیست ⁘ وصف ما اندر خور اوهام ماست ⁘ ذات تو بیرون ز حد و جهات ⁘ مجملا بهتر
ثنای خداوند ثنائیست که خود آفریده است و آنکه از برای نفس خود برگزیده و آن ثنا و ستایش
و حمد اول نور از رب خداوند او را سابق بر همه خلق صد هزار هزار دهر آفرید که هر دهری صد هزار
سال است و هر سالی صد هزار ماه و هر ماهی صد هزار هفته و هر هفته صد هزار روز و هر روزی
صد هزار ساعت و هر ساعتی مقابل صد هزار سال از سالهای این دنیاست و چون خداوند منان او را
آفرید و او را موقع اسما و صفات خود گردانید و خود را بوجود مسعود آن ثنا ستایش کرده
و ستود آن ثنای کامل و ستایش شامل در جنب نور خداوند و ظهور یگانه چون چند بطور ادای
خاضع و خاشع گردید که از خود نیست شد و بجز او هست و خود را نابود ساخت و خدا را یافت پس
نام و ذکر را از برای خود نگذارد و سر تا پا ظهور و نور خدا گردید و مخصوص و مملوک خدا گردید پس
لهذا خداوند او را منسوب بخود ساخت و از اینجهت فرموده الحمد لله رب العالمین یعنی حمد مخصوص

پروردگار عالمیان است و مراد از ستایش و حمد مخصوص و مملوک خدا گشت و در آخر خدا
از ستایش و نمایش خود در گذشت چه معلولات با او معامله با خدا باشد و جمیع منسوبات بآن حضرت
نجد آری همه فضایل او مندرج در این نسبت شد که الحمد لله رب العالمین یعنی حمد از برای پروردگار
عالمیان است و چون از برای خدا است قدرت و قوت او قدرت و قوت خدا است و نور
و ظهور او نور و ظهور خدا است و جمال و جلال او جمال و جلال خدا است و گفتار و کردار او
و کردار خدا است زیرا که بذات و صفات و آنچه از اوست و با اوست مخصوص و مملوک خدا است
و حمد در این جا بملاحظه آنست بعضی از برای آنکه خداوند نظر کند الف که حروف توحید است در عالم
ان در مرتبه و احمد گفته شود و حمد بملاحظه قابلیت خلق در آن نظر کرد محمد گفته شود است که در سوره صف
احمد و فی الارض محمد یعنی اسم او در عالم غیب و مقام آسمان احمد است و در عالم ظاهر و مقام سفل
محمد و تفصیل این فقرات که عوام نیابد مجملا که حمد اول نوری است که خداوند آفرید و او را فتاح
دفتر ایجاد و کتاب وجود گردانید و آن سوره مبارکه سبع المثانی خوانند چرا که چهار صورت
ظاهر شد و احکام الصور صورت خاتم صلوات الله علیه و آله یعنی در مقام فرق و اما در مقام
جمع همه الصور صورت محمدی بوده است که فرمودند اولنا محمد اخرنا محمد اوسطنا محمد و کلنا محمد
و هم این بزرگواران حمد و ثنای خداوندند مخصوص و مملوک خداوندند که می فرماید الحمد لله
رب العالمین و اما الله اعظم اسمهای خدا است و اسم است از برای ذات که مستجمع صفات کمالیه

از صفات

از صفات قدس و پاکی خداوند و صفات اضافه و خلق تفصیل این صفات در کتب
ما آثار الله برهانهم خاصه در کتاب مستطاب ارشاد العوام بفارسی مشروح است و هر که خواهد
رجوع نماید و مراد از این ذات ذات ظاهر خداوند است نه ذات که اسم و رسم و برتر از صفات
چرا که ذات غیبی خداوند بالاتر از اسم و رسم و برتر از صفات و علامات است چنانکه حضرت امیر
سلام الله علیه می فرماید کمال التوحید نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة
کل موصوف انها غیر الصفة فمن وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه
فقد جهله یعنی کمال توحید نفی صفات است از خدا بجهت شهادت هر صفتی باینکه غیر از موصوف است
پس هر که خدا را وصف نماید او را قرین ساخته و هر که او را قرین سازد او را دو کرده و
و هر که او را مثنی گرداند او را مجزی داشته و هر که او را مجزی دارد او را نشناخته مجملا مراد از
ذات ذات ظاهر خدا است و مراد از ذوات الذوات در ذوات للذوات آل الله
حضرت کسی در رشد ایشان و حوائج جمیع خلق و النجابت با او است و کسی است که خلق در ذات
او متحیر مانده اند و از وصف او عاجز گشته اند و حضرت صادق سلام الله علیه در تفسیر الم فرموده اند
الف آلاء الله و نعمتهای خداوند است بر خلق خداوند از نعیم ولایت ما اهل بیت و لام الزام
خداوند است خلق خود را بولایت ما اهل بیت و میم مولای و خزانه است از برای که
ما اهل بیت حامل نماید و اما رب العالمین یعنی پرورنده عالمیان و موافق حدیث یعنی ما که

از هر مخلوقی و خالق و سایق یعنی رانندهٔ ارزاق ایشان بسوی ایشان است از راهی که میدانند و راهی

که نمیدانند و می‌گرداند حیوانات را در قدرت خود و ایشان را از روزی خود غذا میدهد و در کنف

خود پناه میدهد و در امر هر یک از انها بمصلحت خود تدبیر می‌فرماید و جمادات را بقدرت خود نگاه

میدارد انچه را که از انها متصور است از تکمیل ازهم نپاشد و نگاه میدارد انچه از اسمان بر حق

هم شود و نگاه میدارد اسمان را از انکه بر زمین افتد مگر باذن خداوند و زمین از انکه خسف بشود مگر

بامر خداوند مجملا رب بمعنی مربی است و می‌شود که بر غیر خداوند نیز گفته شود چنانکه در قران است که

و اشرقت الارض بنور ربها یعنی زمین بنور پروردگار خود روشن گشت و در زیارت است

که اشرقت الارض بنورکم یعنی زمین بنور شما ائمه سلام الله علیکم روشن شده است و در خبر است

که رب الارض امام الارض پرورنده زمین امام زمین است و معبر باید اذکرنی عند ربک

فانسیه الشیطان ذکر ربه و عزیز مصر را رب نامیده اند پس رب خداوند و غیر خداوند گفته

می‌شود و هر که مربی کسی است رب او است و رب العالمین پرورنده عالمیان است و عالمین جمع عالم

و عالمها بسیار است و جزئیات انها بحساب در نمی‌اید و موافق نص اخبار کلیات عوالم هزار هزار

عالم است چنانکه امام علیه السلام فرمودند که خداوند هزار هزار عالم افرید و هزار هزار ادم شما در

ان عالمها اواخر ادمها هستید و جمع رب العالمین می‌فرماید مقصود تربیت عامه خداوند است و جمیع

شیء بعالمین می‌دهد یعنی تربیت جاری بقدرت و مشیت خدا است و ذات خداوند برتر از اینها

و نسبت

و نسبت ملتفت باش که چه عرض کنیم پس سخن همه نسبت بفعل الطالب است بقدرت و حکیم

ما بر میگردد یعنی خداوند می‌کند انچه را میخواهد بقدرت خود و حکم میکند بانچه اراده می‌فرماید

بعزت خود مجملا تربیت خداوند بقدرت و فعل خداوند است نه بذات خداوند و توهم که مربی

مربی خود مربی بالات و اسباب نه بذات و الرحمن الرحیم یعنی بخشاینده مهربان تفصیل ربوبیت

خداوند است و خداوند را دو رحمت است رحمت رحمانی و رحمت رحیمی و از اینجهة او را رحمن و رحیم خوانند

اما رحمت رحمانی بطور اجمال رحمت عامه است که شامل است و فرا گیرنده همه ممکنات است و خداوند باین

رحمت کفار و شرار را نیز نعمت حیات و وجود داده و ایشانرا روزی میدهد و خورانیده پس شاعر گفته است

شعر بیت

شعر بیت: ای کریمی که از خزانه غیب * گبر و ترسا وظیفه خور داری * دوستان را کجا کنی محروم *

تو که با دشمنان نظر داری * و این رحمت شامل احوال همه خلق است و از اینجهة فرموده است

الرحمن علی العرش استوی یعنی رحمن مستولی بر عرش گردیده است پس چیزی بالاتر از او چیز دیگر

نیز دیگر نیست و مراد از عرش اینجا از تعابیر همه ملک خداست و عرش عظیم یعنی ملک عظیم است

و چون رحمن مستولی بر ملک است پس فیض او بهمه ملک میرسد و این فیض هم از فیض رحمن است

که در خلق دیده میشود و اختصاص بنعمت جست و رزقی ندارد و رحمن اسم است از برای فعل

مستجمع از برای صفات کمالیه از صفات اضافه و خلق و از الله یک مرتبه پست تر است و بعد از

الله اسمی از ان بالاتر نیست محقق رحمن و حمد یکی است و رحمن اسم است و ذات خداوند برتر از اسم

پس سمّی باین اسم نیز ذات ظاهره خداوند است نه ذات غیبی خداوند و امام علیه السلام فرموده
رحمن کسی است که مبسط ارزاق بر ما ترحم می‌کند و در خبر دیگر است که رحمن عطوف کننده بر
خلق خود است بر رزق که مواد رزق خود را از ایشان قطع نمی‌فرماید اگر چه از طاعت او منقطع
شوند و این معنی بیان سابق است که این رحمت رحمت شامله خداوند است که فرا گیرنده هر
است خواه نیک خواه بد و خواه سعید و خواه شقی و اما رحمت رحیمی خاصه خداوند است که مخصوص مؤمنین
است و آن همه از خیر و کمال و دین و ایمان و نور در نزد ایشان است بجهت رحمت رحیمی خداوند است
رحمت رحیمی شامل حال شیعیان است و پس خداوند در قرآن از این دو رحمت خبر داده است که رحمتی
وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون یعنی رحمت فضل و احسان من همه چیز را فرا گرفته است زود باشد
که از اینها بنویسم از برای کسیکه ایمان آورده اند پس رحمت واسعه اشاره بر رحمت رحمانی است و
مکتوبه اشاره بر رحمت رحیمی است و این بیان رحمن است که در آیه دیگری فرماید و کتب علی نفسه الرحمة
یعنی خداوند رحمت را بر نفس خود نوشته است و مراد از این نفس نفس الله القائمة فیه بالسنن است
یعنی نفسی که در آن خدا قائم بسنتهای خداست و مراد از این رحمت رحمة الله علی الابرار و نقمة الله
علی الفجار است پس مظهر رحمت اول رحمة للعالمین حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه است
و مظهر رحمت دویم حضرت خاتم الوصیین سلام الله علیه و رحمانیت و رحیمیت خداوند باین دو بزرگوار
مبارک است و این دو بزرگوار بظهور نور خود مظهر این دو اسم و این دو صفتند و ذوات این بزرگواران

تمام

از اسم و رسم بالاتر است چنانکه حضرت امیر سلام الله علیه می‌فرماید انا الذی لا یقع علی الاسم
و لا الرسم یعنی آن کسیکه از اسم و رسم برترم و رحمت اول رحمت فضل است و ثانی عدل است
پس قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون و مالک یوم الدین پادشاه روز جزا
و تفصیل رحمت و عدل خداوند روز جزا زمان جزا دادن است و هر وقت که جزای کسی بخود
خود برسد روز جزای اوست الا آنکه ظهور عام او و بروز تمام این معنی قیامت کبری است و الحاصل
که سلطنت خداوند بواسطه تصرف و اقتدار ائمه اطهار صلوات الله علیهم ملک الجبار است در باره
اخیار و اشرار الحکومت و جنت و نار ظاهر و آشکار می‌گردد و حساب خلایق بعهده خدام ازلی
الاحترام ایشان واگذار می‌شود و هر عملی با میزان وجه آن بزرگواران سنجیده می‌گردد و صراط
و ولایت ایشان منصوب می‌شود و خداوند می‌فرماید هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا
کنا نستنسخ ما کنتم تعملون این است کتاب ما که بحق بر شما نطق می‌کند و اینجا است و آیه
علیه السلام بجهنم خطاب می‌فرماید که خذی هذا و ذری هذا یعنی این را بگیر و آن را واگذار و آنجا است
که رضوان خازن بهشت و مالک خازن نار کلید جنت و نار را تسلیم خدام آل محمد می‌نمایند
و ایشان را با آنچه شاید و باید تصرف می‌فرمایند مالکیت و سلطنت خداوند از ایشان و بایشان
و بجهت ایشان ظاهر می‌شود و این است که می‌فرماید هنالک الولایة لله الحق و لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا و عنت الوجوه للحی القیوم و آن

الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم ولله میراث السموات والارض والحکم لله العلی الکبیر و نیز

نماز گذار خدا را بشناسد خداوند ستوده و رحمت و فضل و عدل او را مشاهده نموده و سلطنت و جلالت

او را دریافت خاضع و خاشع گردد و بزبان حال و قال میگوید ایاک نعبد و ایاک نستعین

یعنی ترا عبادت میکنیم و از تو استعانت میجوییم و مراد از این عبودیت همه اقسام عبودیت است

و نماز یکی از انواع عبودیت است و نماز عبد بهمه مراتب و حالات و صفات خود عبدیت است و در همه

حالات باید استعانت بخدا جوید و مرجع این خطاب صاحب اسماء حسنی است و صفات کمالیه که

کرم مع خلق و صاحب فضل و عدل او و مالک روز جزا است و مالک این همه صفات خدا است و هیچ جز او

عبادت نباید کرد و از غیر خدا استعانت نشاید جست و عبد هم عبدیت عبد خلق و عبد طاعت است

عبد خلقت آنست که او را آفریده باشند و عبد طاعت آنست که مطیع امر و نهی باشد و عبودیت

موافق خبر جوهر است که حقیقت و کنه آن ربوبیت است و هر که خدمت کرد نعمت یافت و هر که عبد

شد خداوند شد و مراد از این خداوندی آن نیست که خدا شود بلکه صاحب ربوبیت و بزرگی شود

و باز عبد هم عبدیت عبد کونی و عبد شرعی و عبادت هم عبادت است عبادت کونیه و عبادت

شرعیه و مراد از کونی مسخر است و عبد کونی یعنی کسیکه خداوند با او فرموده باشد موجود شود

شده باشد و عبد شرعی است که در احکام حلال و حرام شریعت کار کند و اما استعانت حاصل است

است معاون هم معاون یک قسم معاون است که ملک جهان است مثل اکثر قوی و معاون ضعیف است چنانکه

بیمار

بیمار با عانت دیگری بر خیزد و اگر معین اعانت نکند بقدرت خود حرکت نتواند و معین

دیگر آن است که دستگیری نماید و حال اکثر قوه الان زبردست نیز آفریده و عطای اوست پس

اعانت خداوند چنان نیست که قوه تو در طاعت و فعل از تو باشد و خداوند کمک کار

باشد بلکه تو فعل و قوه و توفیق تو همه از عنایت خداست و اعانت خداوند موفق

اسباب قدر و قضا منفک نباشد که چه عرض کردم و چون بمقام عبادت رسید و محل

استعانت گوید بنده میگوید که اهدنا الصراط المستقیم ما را هدایت فرما براه راست و هدایت

نمائیست و مراد از این نمائی نه همان صرف راه نمودن است بلکه راه را نماید و خود همراه باشد

و راه رو را بمنزل برساند زیرا که مقتضای استعانت و اعانت سابق در هر گام که

قدم میزند محتاج بمعین است و بی دلالت او در هیچ پله از جا نتوان

نماکر است که مصاحبت او ممکن باشد و باین جهت هدایت خداوند بهدایت ها در بیان

نجات و مزیت که خداوند میفرماید انما انت منذر و لکل قوم هاد و در زیارت

جامعه است که السلام علی ائمة الهداة پس طلب هدایت از خداوند بهدایت ها در بیان

راه نجات و الائمه ذات خدا … توان دید و نه سخن او را میتوان شنید پس نماز گذار

طلب میکند از خداوند مرا بهر حال براه راست هدایت فرما و از برای صراط معانی بسیار است

و اشرف المعانی وجه وجوه در بیان راه نجات است و تفصیل این معانی در جلد دوم کتاب …

ارشاد العوام در معنی صراطست اگر خواهی رجوع کن و همچنین صراط حق صراطیست طریق حق
خیر و شر چنانکه خداوند میفرماید و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
یعنی هیچ جنبنده نیست مگر آنکه خداوند پیشانی او را گرفته است و میکشاند و پروردگار من
بر صراط مستقیم است لهذا میگوید صراط الذین انعمت علیهم یعنی خداوندا مرا براه آنها بدار که فرمودی
که ایشان کسانی هستند که بر ایشان انعام کرده و آن طریق پیغمبران و شهدا و صالحان است و ایشان
وایشانند که خداوند نعمت خود که ولایت ائمه اطهار و محبت عترت اخیار است بایشان عطا کرده
سادات ابرار و عطار موالیان اخیار است و این صراط صراط علی بن ابی طالب سلام الله علیه
است چنانکه فواتح سور که حروف نورانیه است بر آن شهادت میدهد و همچنین الحروف
استنباط کنند گفته میشود که علی صراط حق ممسکه و در هر مرتبه صراط اعلی است کمال ذکر
و محبت و طریقه امر و نهی او سیر میکنند پس صراط انبیا ائمه اطهارند و صراط اوصیا انبیا
بزرگوار و صراط شیعیان اوصیای اخیار و صراط صالحان شیعیان ابرار و همچنین دیگر راه
و سبیل هدایت شد و سالک مستقیم در راه هدایت و اهل نجات گردید و ولایت و برائت لازم
و ملزوم هستند و هیچیک بی دیگری کامل نیست و هر یک شرط دیگر است میگوید غیر المغضوب علیهم ولا
الضالین یعنی بنما بر راه کسانیکه بر ایشان انعام کرده که نه خشم کرده شده اند و نه گمراه اند
پس جماعت اولی که خداوند بر ایشان غضب فرموده است رؤسای باطل و ائمه نار و جماعت

و جماعت دویم سالکان راه غوایت و دار البوار میشوند که مراد از جماعت اول یهودان
باشند و ایشانند کسانیکه گفتند ید الله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا یعنی
بموطئان بنیق کیفیت ایشان یعنی یهود گفتند دست خدا بسته است بسته شد دست ایشان
و ملعون شدند بانچه گفتند بلکه هر دو دست خدا باز است و هر گونه که میخواهد انفاق مینماید
و گمراهان نصاری هستند که گفتند که مسیح پسر خداست و قائل بخدایان سه گانه شدند و بعضی
از ایشان حقیقت پیغمبری را خدا گرفته اند و حضرت امیر علیه السلام در تفسیر کلمه امیر فرموده که
هدایت کن ما را بر آن راهیکه باشیم آن کسانیکه بتوفیق از برای دین خود و طاعت خود نه بمال
و صحت جسم که گفته شود ایشان کفار باشند یا فاسق باشند ایشانند کسانیکه خداوند تعالی فرمان
و هر کس خدا و رسول را اطاعت نماید و آن جماعت کسانی هستند که خداوند بر ایشان انعام
کرده از پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان و نیکو رفیقی هستند غیر المغضوب علیهم ایشان
یهودند که خداوند در باره ایشان فرموده است من لعنه الله و غضب علیه یعنی کسیکه خداوند او را
لعنت کرده است و بر او غضب نموده و لا الضالین ایشانند نصاری چنانکه خدا در باره ایشان
فرموده قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا یعنی گمراه شدند پیش از این و گمراه کردند جمعی کثیر را و آن
بزرگوار فرموده هر کافر بخداوند او مغضوب علیه است و گمراه از راه خداوند تعالی است و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است انعمت علیهم شیعه علی هستند یعنی انعام کرده بر ایشان بولایت

علی بن ابی طالب علیه السلام نه غضب کرده شده‌اند و نه گمراه شده و در روایت که ضعیف است که مغضوب علیهم
نصاری‌اند و ضالین و لیکن مشکوک است آنکه امام را نمی‌شناسند و آنچه در تفسیر این سوره عرض کردیم از ظاهر
و تفسیر بود و تأویل و باطن باطن آن نمی‌توان عرض کرد هم بجهت اختصار بیان و هم بجهت انقلاب
زمان و استیلای اهل جور و طغیان و اما تفسیر سوره توحید نیز از غوامض اسرار است و در بیان
فقرات این سوره شریفه نیز بطور اجمال در سه کلمه عرض می‌شود مائده بدانکه شرح سوره مبارکه توحید
بتحقیق اسرار و رموز برتر از آنست که در این مختصر بگنجد و اکثر که غالب آن اسرار باید بزبان
علمی بیان نوشته شود و اینکه شرح منافی مقصود است پس علی میانه در نهایت اجمال عرض
می‌کنم که این سوره مبارکه مشتمل بر اسرار توحید و مراتب تفرید است و هر یک از فقرات این سوره
اشاره بمقامی از مقامات توحید است پس کلمه قل که فعل امر است و بمعنی بگو ظاهر می‌شود
که امر کننده در غیب است که امر بگفتن فرموده بر آنکه امر کننده ذات غیبی پنهانی است که برتر از نام
و نشان و بیرون از وهم و گمان و از آن ذات بهیچ وجه چند تعبیر نتوان آورد مگر به اسمی و
رسمی چرا که از اسم و رسم برتر است و در حدیث شریف که حضرت امیر علیه السلام در جواب کمیل
فرمودند شرح این مقام است و در کتب مشایخ ما آثار العمر برآنهم منشر و مذکور است و هر که خواهد رجوع
کند نماید و هو اشاره بآن ذات پنهانی است و اشاره بغایت ابعد که حواس از ادراک آن عاجز
است و از خود و جهی ندارد و الله مقام الوهیت و مقام الوهیت همیشه با اسماء و صفات

و خداوند

و خداوند را اسم اعظم از آن نیست و جمیع صفات کمالیه خداوند در تحت مقام این اسم مبارک
است و معنی الله سلف بالجمله در سوره حمد عرض کرده‌ام و بعد از الوهیت مقام احدیت خداوند است
و احدیت وصف خاص است و احد کسی است که یگانه باشد و ذات او از اجزا فراهم نیامده باشد
و در او اعتبارها و جهتها نباشد و معنی فارسی آن یکی است و هو الله احد یعنی خداوند یکی است و مانند
خلق خود نیست صاحب اجزا باشد مثل زید که اعضا و جوارح و جان و تن دارد و اگر چه زید یکی
نفر است و لاکن صاحب اجزا بسیار است و صمد بمعنی سید و مطاع است و معنی دیگر سوره تفسیر
صمد است لهذا تفسیر ماید لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد یعنی خداوند نزاید که
چیزی از ذات او بیرون آید چه بطور ظاهر باشد که معروف است و چه بطرق دیگر مانند
آنکه چشمه زاینده آبست و شعله چراغ زاینده نور است و آنچه بدینها ماند و خدا از کسی زاییده
نشده که از برای او اصلی باشد و محلی باشد که از آن محل خارج شده باشد چه بطور ظاهر
و چه بطورهای دیگر چنانکه عرض کردم که نور چشم زاینده از چشم است و نور آفتاب از آفتاب
و فلزات از معادن و آنچه بدینها ماند و از برای خداوند شریکی نیست و اخبار در تفسیر صمد
از ائمه سلام الله علیهم بسیار رسیده است و در کتب اصحاب جمع است هر که خواهد رجوع
نماید مجملا این سوره مبارکه را نسبت الرب خوانده‌اند و خداوند توحید خطاب را در این سوره
شرح فرموده است جمعی مردمانی که در آخر الزمان فرو خواهند آمد که در توحید تعمق دارند

لهذا این سوره نازل گردانید که از کار توحید بهره ور گردند و از توهمات باطل خود
باز ایستند و مراتب توحید پنج است مقام ذات و هویت و الوهیت و احدیت و
واحدیت و همه این مراتب را خداوند در این کلمات مختصر جمع فرموده است و مشایخ ما
انار الله برهانهم این مراتب را در بسیاری از مقامات شرح فرموده اند و هر که رجوع نماید
واگر شرح این مراتب محتاج به بسط مقال و خالی از اشکال نبود در این مختصر عرض کردم
و ما فهم آن فوق مشاعر عوام است و اما معنی تسبیح در رکوع و سجود آنست که منزه است پروردگار
عظیم و اعلی من از آنکه او را بحمد او تسبیح کنم و تسبیح اختصاص بکلمه سبحان الله ندارد بلکه لا اله
الا الله و الحمد لله نیز تسبیح است و تسبیح بحمد از همه بالاتر است و مراد آنست که خداوند را بحمد
خدا تسبیح میکنیم و در عظیم مراد از حمد وجه مبارک خاتم انبیا صلوات الله علیه و آله است
و بنا بر اعتبار تسبیح بحمد آنست که بپاکی و قدس خداوند را بواسطه وجه مسعود خاتم صلوات
الله علیه و آله شناسی و خدا را بپاکی و قدس آن بزرگوار متصف باین صفت کنی و بر
شرح عظمت و علو در کتب مشایخ ما انار الله برهانهم بسیار است اگر خواهی رجوع کن و علو
از عظمت بالاتر است و مظهر این صفت وجه مبارک علی علیه السلام ولی است و اما
تشهد بعد از سجود و جلوس بعد از سجود بمنزله حیات بعد از موت و وجدان بعد از
فقدان است و از فقرات تشهد نیز از آنچه سابق عرض شد واضح و عیان و لهذا

سلام

و اما سلام بمنزله خدا حافظی از حضرت سلطان و دستور خاص از آن آستان است
در رسم عرب این است که هنگام وداع سلام میگویند و سلام اول بر پادشاه زمانی
و امان و مقصود در نفس و جان است و سلام دویم بر حضرت ولی علیه السلام و ائمه
اطهار و سادات اخیار است و سلام سیم بر حفظه و خدام و حجاب بارگاه حضرت
سلطان و در آفاق آن آستان است و سلام از تسلیم است و رحمت و فیض خداوند
و عطای الهی است چنانکه گذشت و برکت زیادتی و فزایش در مال و جان و قدر
و مقام و ملک و حشم است و چون سخن باین جا رسید سفر در پیش آمد و مجال
تفصیل نماند لهذا آخر این رساله در نهایت اجمال است و بهمین جا ختم شد

بتاریخ ۱۲۹۲ ربیع اول ۳ شهر است سنه ۱۲۸

اقل بندگان رو سیاه سید عبدالحسین [illegible]

خواننده التماس دعا دارم ان شاء الله

م م م م
م م م
م م

